

فصلنامه تاریخ اسلام

سال ششم، بهار ۱۳۸۴، شماره مسلسل ۲۱، ص ۹۵ - ۱۴۲

منازعات مذهبی در بغداد (۶۵۶ - ۵۲۳۲)

منصوره کریمی قهی*

منازعات فرقه‌ای، مهم‌ترین عامل حادثه‌ساز در تاریخ بغداد بود که در شرایط خاص سیاسی، اقتصادی و مذهبی این شهر رخ داد.

با استقرار خلفای عباسی در بغداد، دارالخلافه عباسیان به زودی مرکز اقوام، ادیان و مذاهب گوناگون شد. از همان آغاز، بافت ناهم‌گون جمعیتی و تضاد منافع سیاسی و اقتصادی، زمینه‌ساز بسیاری از آشوب‌ها و درگیری‌های شهری میان عرب، ترک و ایرانی بود. با شکل‌گیری رسمی مذاهب شیعه و سنی، تلاش علما و پیروان مذاهب برای نفوذ در ساختار قدرت آغاز شد. رقابت برای کسب قدرت به اختلافات دامن زد و منازعات و آشوب‌ها رنگ مذهبی به خود گرفت. از سوی دیگر، گرایش مذهبی خلفا و کارگزارانشان و رویکرد آنان به فرقه‌ای خاص، منازعات را تشدید کرد. در سراسر قرن‌های چهارم و پنجم هجری، دو فرقه شیعه و سنی به لحاظ قدرت و قوا در حالت توازن به سر می‌بردند و هر یک می‌کوشید با جلب حمایت خلفا، دیوانسالاران، گروه‌های مختلف شهری و یا امرا، به برتری، نفوذ و اقتدار بیشتری دست یابد. این مسئله به منازعات فرقه‌ای شدت و شتاب بیشتری داد. در این نوشتار، نقش خلفا، کارگزاران، امرا، علما و توده مردم در پیدایش و تشدید منازعات مذهبی بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی: عباسیان، بغداد، منازعات مذهبی، شیعه، سنی.

* کارشناس ارشد تاریخ اسلام.

تأثیر رفتار سیاسی و گرایش مذهبی خلفا بر منازعات

ضرورت کسب و حفظ قدرت موجب شد تا عباسیان سیاست دوگانه‌ای جهت اداره قلمرو اسلامی و حفظ سیادت بنی‌العباس در پیش گیرند. این سیاست، گاه نفوذ اهل سنت و اعراب را به ساختار قدرت ایجاب می‌کرد و گاه، مانند سراسر دوره خلافت مأمون، معتصم و واثق، موجبات نفوذ معتزله، شیعیان و ترکان را به دستگاه خلافت فراهم می‌کرد.

متوکل (۲۴۷ - ۲۳۲ هـ) برخلاف اسلاف خود، جانب مذاهب سنت و جماعت را گرفت و با معتزله و شیعیان به مخالفت برخاست. وی برای مقابله با معتزله، نخست با صدور فرمانی، مردم را از بحث و جدل درباره قرآن منع کرد. سپس نامه‌هایی در نهی جدال و خصومت به اطراف نوشت.^۱ او همچنین به ترویج سنت و حدیث همت گماشت و بدین منظور، در جلسه‌ای با حضور برخی از فقها و محدثان، چون مصعب الزبیری، اسحاق بن ابی اسرائیل و... از آن‌ها خواست احادیثی در ردّ معتزله و جهمییه روایت کنند و مذهب سنت و جماعت را رواج دهند.^۲ نگرانی متوکل از نفوذ معتزله در دستگاه خلافت موجب شد تا خلیفه به حذف و عزل دیوانسالاران معتزلی بپردازد. وی به همین منظور، بر محمد بن احمد بن ابی دؤاد؛ قاضی القضاة معتصم، واثق و متوکل که بر مذهب جهمییه (معتزله) بود و نقش مؤثری در رقم زدن حوادث دوره محنه داشت،^۳ خشم گرفت؛ او را از مقامش عزل و اموالش را مصادره کرد.^۴ او همچنین دستور عزل و دستگیری محمد بن ابی‌الیث، قاضی القضاة مصر را که از سران معتزله بود، صادر کرد.^۵

سیاست دیگر متوکل در حمایت از اهل سنت، تکریم و بزرگداشت علمای سنی بود. وی به همین منظور دستور داد تا پیکر احمد بن نصر بن مالک خزاعی که به جرم اعتقاد به خلق قرآن به دستور واثق به دارآویخته شده بود، از دار پایین آورده و به خاک سپارند.^۶ او احمد بن حنبل را، که به جرم اعتقاد به خلق قرآن به زندان افتاده بود، تکریم نمود و مال بسیار به او بخشید^۷ و از نظریات و دیدگاه‌های وی در اداره امور بهره برد. این کثیر می‌نویسد خلیفه بدون

مشورت با احمد بن حنبل، به هیچ کس مقام و منصب نمی‌داد و حتی انتصاب یحیی بن اکثم به جانشینی ابن ابی دؤاد، با مشورت او صورت گرفت.^۸ متوکل همچنین به منظور جلب حمایت علمای سنی، در بهبود وضعیت معیشتی ایشان کوشید و به آنان عطایا، جوایز و ارزاق بسیاری اهدا کرد^۹ و آنان را به منصب قضا گماشت.^{۱۰} وی بیشتر به دیدگاه‌های علمای حنبلی، به ویژه احمد بن حنبل، توجه داشت و در حمایت از علمای حنفی و شافعی، کوشش چندانی به عمل نمی‌آورد. او حارث بن مسکین را به منصب قضای مصر منصوب کرد و به او دستور داد اصحاب ابی حنیفه و شافعی را از مساجد اخراج کرده و آنان را در فشار قرار دهد.^{۱۱} متوکل با خاندان علی علیه السلام دشمن بود^{۱۲} اوبه اتکای ترکان و سلفیه، سیاست‌های خصمانه‌ای درباره شیعیان در پیش گرفت. از جمله اقدامات او، دستگیری، ضرب و شتم و به بند کشیدن عده زیادی از شیعیان بود.^{۱۳} وی حتی از بی حرمتی به امام هادی علیه السلام خودداری نکرد؛ ابتدا ایشان را به سامرا احضار^{۱۴} و سپس به اتهام نگهداری سلاح و نامه‌های شیعیان، گروهی از ترکان را به منزل وی فرستاد و او را دستگیر کرد.^{۱۵} سرکوبی شیعیان، به عراق محدود نشد. به دستور متوکل، اسحاق بن یحیی، والی مصر مجبور شد اشراف علویان را از آن کشور اخراج کرده و به عراق بفرستد.^{۱۶} سیاست دیگر خلیفه، ویران کردن اماکن مقدس شیعیان بود؛ به دستور وی، مرقد امام حسین علیه السلام و بناهای پیرامون آن ویران شد و به ساکنان نواحی اطراف حرم امر شد؛ زمین آن را شخم زده و بر آن کشاورزی نمایند.^{۱۷} او همچنین دستور داد که قبور سایر علویان را نیز ویران کنند.^{۱۸}

متوکل، قائل به برتری ابوبکر و عمر نسبت به علی علیه السلام بود.^{۱۹} او صحابه پیامبر را به دیده احترام می‌نگریست و با کسانی که به سب صحابه می‌پرداختند، به شدت برخورد می‌کرد. وقتی به متوکل خبر رسید؛ هفده تن از اهالی بغداد، نزد قاضی ابو حسان زیادی شهادت داده‌اند که عیسی بن جعفر بن محمد بن عاصم، یکی از اعیان بغداد و صاحب سرای عاصم، به ابوبکر، عمر، عایشه و حفصه ناسزا گفته، خلیفه به محمد بن عبدالله بن طاهر، حاکم بغداد، دستور داد

او را شلاق زده و به جرم الحاد به دجله بیندازد.^{۲۰}

دشمنی با شیعیان فقط به خلیفه منحصر نبود. ندیمان و یاران متوکل نیز همه ناصبی و دشمن علی علیه السلام بودند. علی بن الجهم شاعر شامی، عمرو بن فرخ رنجی، ابوالسمط و عبدالله بن محمد بن داود هاشمی، معروف به ابن انزجه از جمله این ندیمان بودند. این افراد که مشاوران اصلی متوکل بودند. به خلیفه در خصوص قیام علویان هشدار داده و او را تشویق می‌کردند که علویان را از اطراف خود دور کند و بدخواه آنها باشد. این مشاوران کار را به جایی رساندند که متوکل را ترغیب کردند تا به علی علیه السلام توهین نماید.^{۲۱} علی بن الجهم در مجلس بزم خلیفه خود را در هیأت علی علیه السلام می‌آراست^{۲۲} و با اشعاری که در هجو علی و سایر علویان می‌سرود، باعث نشاط خلیفه می‌شد.^{۲۳}

سیاست‌های سرکوب‌گرایانه و متعصبانه متوکل، با واکنش جوامع شیعی بغداد رو به رو شد. اهالی بغداد مکتوبی در سرزنش متوکل نوشته و بر دیوار مساجد آویختند و شعری، چون دعبل خزایی به هجو خلیفه پرداختند.^{۲۴}

با استقرار معتز برمسند خلافت، خلیفه سیاست‌های دیگری علیه شیعیان و معتزله در پیش گرفت؛ به دستور او جماعتی از طالبیان و علویان، نظیر محمد بن علی بن خلف العطار، محمد بن جعفر بن الحسن و ابو هاشم داود بن القاسم الجعفری از بغداد به سامرا فرا خوانده شدند تا در آنجا تحت نظر قرار گیرند.^{۲۵} در زمان او امام هادی علیه السلام در سامرا تحت نظر بود و بنا به روایت شیعه، امام علیه السلام به دستور معتز، به شهادت رسید.^{۲۶} معتز مانند متوکل، با معتزله وجهیمیه مخالف بود و با آنان، با خشونت برخورد می‌کرد. او در تداوم سیاست متوکل، دستور داد عده‌ای از قضات را به اتهام معتزلی و شیعی بودن، از سامرا اخراج کرده و به بغداد فرستند.^{۲۷}

بیشتر آشوب‌هایی که از دوران خلافت متوکل تا عهد المستکفی، بغداد را عرصه مناقشه نمود، نزاع میان گروه‌های مختلف شهری، نظیر عیاران و شطار و جدال میان سپاهیان بود که

عمدتاً به دلایل مالی و اقتصادی و یا تحت تأثیر بافت ناهمگون جمعیت بغداد صورت می‌گرفت. در این سال‌ها مذاهب شیعه و سنی هنوز تشکّل رسمی نیافته و تنها برخی از مذاهب اهل سنت به تازگی در آستانه شکل‌گیری بود. اختلافات عقیدتی، فقهی و کلامی، که زمینه‌ساز تفرق در مذاهب شیعه و سنی گردید هنوز از چارچوب محافل علمی فراتر نرفته و دامنه آن به پیروان فرق کشیده نشده بود. علاوه بر این، نفوذ بیش از حد ترکان در ساختار قدرت و دور بودن بغداد از مرکز سیاسی عباسیان موجب شد آتش منازعات فرقه‌ای در این سال‌ها شعله‌ور نگردد. با انتقال مجدد پایتخت به بغداد و قدرت‌گیری مذاهب سنی، به ویژه مذهب حنبلی و قرامطه در اطراف سامرا، بغداد بیش از پیش تحت تأثیر سیاست‌های مذهبی خلفا قرار گرفته و صحنه منازعات و آشوب‌های فرقه‌ای گشت.

رویکرد خلیفه المعتضد (۲۸۹ - ۲۷۹هـ) در دامن زدن به اختلافات فرقه‌ای بی‌تأثیر نبود. معتضد، سیاست دوگانه‌ای در پیش گرفت. از یک سو، در حمایت از اهل حدیث به مقابله با فلاسفه و متکلمین پرداخت و با صدور فرمانی خرید و فروش کتب کلامی و فلسفی و بحث و جدل را ممنوع کرد^{۲۸} و از سوی دیگر، به آل علی بن ابی طالب نیکویی‌ها کرد^{۲۹} و بر آن شد نامه مأمون - که در نکوهش معاویه نگاشته شده بود -^{۳۰} بیرون آورده و در برابر مردم قرائت شود.^{۳۱} او همچنین دستور داد خطبای مساجد، معاویه بن ابی‌سفیان را بر فراز منابر لعن کنند.^{۳۲} معتضد به سخنان عبیدالله بن سلیمان که او را از این اقدام برحذر داشته و از شورش عامه می‌ترسانید، توجه نکرد و نخستین گام در اجرای این سیاست را با انتشار نامه‌ای برای عامه (اهل سنت) برداشت.^{۳۳} خلیفه به سقایان و... دستور داد بر معاویه درود نفرستند و از او یاد نکنند^{۳۴} و داستان‌سرایان و نقل‌گویان را نیز از نقل و قصه‌خوانی منع کرد.^{۳۵} تصمیمات معتضد سبب شد عبیدالله بن سلیمان از قاضی، یوسف بن یعقوب حنبلی درخواست کند که خلیفه را از تصمیماتش منصرف نماید. قاضی یوسف به خلیفه هشدار داد که چنین سیاستی، موجب قدرت یافتن طالبیان و آشکار شدن ادعاهای آنان برای احراز خلافت خواهد شد.

قاضی حنبلی موفق شد، با بازنمایی شرایط سیاسی جامعه برای خلیفه، او را از تصمیماتش منصرف کند.^{۳۶}

با آغاز عصر غیبت، خلفای عباسی که رقیب سرسختی پیش روی خود نمی‌دیدند، سیاست معتدلی درباره شیعیان امامی در پیش گرفتند. علمای شیعی نیز، برای حفظ موجودیت مذهب شیعه و تشکّل بخشی به آن، تلاش کردند به جای مبارزه‌ی رودررو با حاکمیت، سیاست رفق و مدارا یا تقیه را در پیش گیرند.

جعفر بن معتضد (۳۲۰ - ۲۹۵ هـ) با کمک دیوانیان شیعی، نظیر ابن فرات به خلافت رسید.^{۳۷} مقتدر نیز، مانند پدرش معتضد، سیاست معتدلی در خصوص شیعیان امامیه داشت. در دوره خلافت او، شیعیانی، چون آل فرات و آل نوبخت به دستگاه خلافت راه یافتند.^{۳۸} اما قدرت یافتن فاطمیان در مصر و نیز دیدگاه‌های خاص اسماعیلیه درباره امامت و خلافت، سیاست خلفا در خصوص شیعیان هفت امامی و قرامطه را خشن و سرکوب‌گرانه کرد. از این رو، وقتی به مقتدر خبر رسید که رافضیان در مسجد برآثا تجمع کرده و قرامطه با نوشتن نامه، آنها را به پیروی از محمد بن اسماعیل و تبری از مقتدر، دعوت نموده‌اند، خلیفه، وزیر خود «خاقانی» را مأمور سرکوبی آنها کرد. وزیر با تشویق علمای سلفی، فتوای انهدام مسجد را از ایشان گرفت.^{۳۹}

گرایش‌های شیعی خلیفه موجب تکاپوی اهل سنت برای خارج ساختن خلافت از نفوذ این خاندان شد. کودتای ابن معتز ناصبی با کمک دیوان سالاران سنی، مانند محمد بن داود، علی بن عیسی و محمد بن عبدون، به همین منظور صورت گرفت، اما خلافت او بیش از یک روز به طول نینجامید. در پایان آن روز، همه حامیان خلیفه از اطرافش پراکنده شدند و فقط محمد بن داود در کنار خلیفه ماند. او برای جلب حمایت اهل سنت فریاد می‌زد: «مردم برای خلیفه برپهاری خود دعا کنید».^{۴۰} در این سال‌ها، برپهاریان قدرت‌مندترین و متعصب‌ترین شاخه حنابله بغداد بودند و پیشوای آنان، حسین بن قاسم بن عبیدالله برپهاری بود. ابن معتز

می‌کوشید با انتساب خود به برپهاریان حمایتشان را جلب کند، زیرا عوام سنی به آنان اعتقاد داشتند.^{۴۱} با تمام این اقدامات، ابن معتز شکست خورد و ابن فرات شورشیان را دستگیر کرد، اما نسبت به آنان نرمش نشان داد و مقتدر را تشویق کرد که از گناه آنان درگذرد. به دستور ابن فرات، پرونده همه شورشیان به دجله ریخته شد.^{۴۲} سیاست نرمش با سنیان که ابن فرات نسبت به عوامل کودتای سال ۲۹۶ هـ در پیش گرفت، همان سیاست شیعیان امامیه بود که پس از غیبت، برای حفظ موجودیت مذهب شیعه، اتخاذ نمودند.

تمایلات شیعی المقتدر، باعث نفوذ خاندان شیعی فرات به دربار عباسیان شد. از سوی دیگر، قدرت حنابله در آستانه قرن چهارم رو به افزایش بود و علما و پیروان متعصب حنبلی که نمی‌خواستند شاهد قدرت‌نمایی شیعیان و حضور آنان در دستگاه خلافت باشند، تلاش مضاعفی برای احیای سنت و نفوذ بر خلیفه آغاز کردند. شورش حنابله در سال ۳۰۶ قمری، با این هدف صورت گرفت، اما نتیجه‌ای دربر نداشت؛ به فرمان خلیفه عده‌ای از حنابله به بصره تبعید شدند.^{۴۳} حنابله به منظور نفوذ بر خلیفه و تسلط بر امور خلافت، به بهانه امر به معروف و نهی از منکر با هجوم به خانه سالاران، فرماندهان و سایر مردم، چنان چه باده و آلت طرب می‌یافتند، آنها را دور ریخته یا تاراج می‌کردند. آنان هم‌چنین نزد رئیس شرطه رفته و با دادن شهادت دروغ درباره مردان و زنان، آنان را به فسق و فجور متهم می‌کردند.^{۴۴} رهبری حنابله بغداد را در این دوران، ابو محمد حسن بن علی بن خلف برپهاری برعهده داشت. او از مذهب حنبلی به شدت دفاع می‌کرد^{۴۵} و نقش مؤثری در برپایی فتنه‌های فرقه‌ای داشت. اقدامات خشونت‌بار حنابله، به ویژه پیروان ابو محمد برپهاری، بغداد را به آشوب کشانده، خشم خلیفه و رئیس شرطه بغداد را برانگیخت و موجب صدور فرامین سختی درباره آنان شد. در اطلاعیه خلیفه الراضی، به برخی رفتارهای برپهاری و یارانش، از جمله تعرض به پیروان مذهب شافعی، کافر و گمراه خواندن شیعیان، انتساب مسلمانان به بدعت‌گذاری، آزار رساندن به زائران و مخالفت با زیارت قبور، اعتراض شده است.^{۴۶}

در عهد القادر (۴۲۲ - ۳۸۱ هـ)، محمود بن سبکتکین در خراسان و ری قدرت یافت و جهت ترویج مذهب حنفی، به مقابله با شیعه، باطنیه و معتزله پرداخت. محمود در جهت همین سیاست، در سال ۴۲۰ هـ با خلیفه القادر مکاتبه کرد و ضمن آن، معتزله، روافض و باطنیه را کافر خواند و مذهب آنان را اباحیه نامید.^{۴۷} خلیفه القادر، که حامی جدی اهل سنت، به ویژه حنبله بود، به کمک پشتیبان جدید خود و با استفاده از ضعف امرای بویه، تلاش خود را برای احیای مذهب سنت و جماعت آغاز کرد. از این رو، وی در رمضان سال ۴۲۰ قمری مکتوب کوتاهی منتشر کرد. این مکتوب که در حضور فقها و علمای دار الخلافه قرائت شد، حاوی اخبار وفات پیامبر، فضایل ابوبکر و عمر، ردّ قبول خلق قرآن و مخالفت با معتزله بود.^{۴۸} او سپس در ماه ذوالقعدة اعلامیه معروف خود را با عنوان «اصول القادری» منتشر کرد.^{۴۹} خلیفه پیش از این هم نوشته‌هایی در حمایت مذهب سنت منتشر کرده بود. از جمله در سال ۴۰۸ هـ، ضمن مکتوبی به فقهای حنفی معتزلی، از آنان خواست از معتزله و روافض تبری جویند^{۵۰} و در سال ۴۰۹ هـ با صدور نامه‌ای اعلام کرد؛ افراد قائل به خلق قرآن، کافرند و ریختن خونشان مباح است.^{۵۱} مخالفت القادر با معتزله به حدّی رسید که شرط انتصاب افراد به مشاغل دیوانی بغداد را تبری از عقاید اعتزالی دانست.^{۵۲} خلیفه هم‌چنین دست سلطان محمود غزنوی را در قتل یا حبس قرامطه، اسماعیلیه، معتزله، شیعه، جهمیّه و مشبهه باز گذاشت و به او اجازه لعن آنها را بر فراز منابر خراسان داد.^{۵۳}

اقدام دیگر القادر برای احیای مذهب سنت و جماعت، انتصاب خطبای سنی در مساجد مهم دارالخلافه جهت وعظ و خطابه بود. در سال ۴۲۰ هـ به دستور خلیفه القادر، ابی منصور بن تمام سنی به عنوان خطیب مسجد براثا تعیین گردید.^{۵۴} مسجد براثا برای شیعیان «مقدس» بود. آنان معتقد بودند امام علی علیه السلام در این مسجد نماز خوانده است.^{۵۵} تقدّس مسجد و قرار گرفتن آن در محله شیعه‌نشین براثا، این مسجد را به مرکز فعالیت‌های مذهبی و سیاسی شیعیان تبدیل کرد. در همین سال به دنبال سخنرانی غلوآمیز خطیب شیعی، نماز

جمعه در مسجد برائا تعطیل شده بود.^{۵۶} خلیفه به منظور جلوگیری از تحریک شیعیان توسط خطبای شیعی، خطیبی سنی برای وعظ و اقامه نماز جمعه به آن جا فرستاد، اما شیعیان با دیدن این شخص به سوی او آجر انداخته و سنگ‌بارانش کردند. رؤسای شیعه به همراه نقیب مرتضی نزد خلیفه رفته و از او پوزش خواستند،^{۵۷} خلیفه که به دنبال بهانه برای سرزنش شیعیان بود، از فرصت پیش آمده استفاده کرد و ضمن مکتوبی مسجد برائا را مسجد ضرار نامید و آن جا را اقامتگاه کفار و زنادقه خواند و سخنان غلوآمیز خطیب شیعی درباره علی علیه السلام را تکذیب نمود.^{۵۸} اقدام دیگر القادر برای تضعیف شیعیان، مقابله با خلافت فاطمیان بود. بر این اساس، خلیفه از علمای شیعی، نظیر ابو احمد موسوی و سید مرتضی خواست تا صحت انتساب فاطمیان به حضرت فاطمه علیها السلام را رد کنند.^{۵۹}

القائم بامر الله (۴۶۷ - ۴۲۲هـ) برای احیای سنت، سیاست پدر را در پیش گرفت. او با استفاده از ضعف امرای بویهی، افرادی، مانند ابن مسلمه حنبلی را به وزارت برگزید.^{۶۰} به دستور او، اعتقادنامه القادری مجدداً در حضور علما و فقها قرائت شد و همه ائمه سلف ملزم به رعایت آن اصول شدند.^{۶۱} در دوره خلیفه القائم، منازعات فرقه‌ای شیعه و سنی در کنار فتنه ترکان و عیاران، بغداد را به آشوب کشاند. در سال ۴۲۲هـ، فتنه بزرگی بین شیعیان و اهل سنت رخ داد. در این درگیری خانه شریف مرتضی، نقیب علویان و کوی یهودیان غارت شد.^{۶۲} در همین سال شخصی به نام خزلیجی صوفی تصمیم به غذاگرفت و پس از کسب اجازه از خلیفه، عده‌ای را به دور خود جمع کرد. خزلیجی در جمع افراد مذکور، به ذکر فضایل ابوبکر و عمر پرداخت. سخنان او موجب خشم و قیام شیعیان کرخ علیه سنیان شد.^{۶۳}

دوران خلافت القائم با حضور آل سلجوق در بغداد پیوند خورد. تضاد مذهبی میان خلفای حنبلی، سلاطین حنفی و وزرای شافعی آنان، بارها و بارها بغداد را عرصه کشمکش‌های فرقه‌ای نمود.^{۶۴} در سال ۴۴۷هـ چند درگیری مهم بغداد را به آشوب کشاند. ابتدا فتنه شیعیان و اهل سنت رخ داد.^{۶۵} سپس حنابله با اشاعره^{۶۶} و شافعیان^{۶۷} درگیر شدند. در سال ۴۴۸هـ

ساکنان کرخ و باب البصره بر سر گفتن ذکر «حی علی خیر العمل» به جان هم افتادند.^{۶۸} در سال ۴۴۹ هـ شیعیان و اهل سنت با یکدیگر درگیر شدند. در این واقعه، خانه شیخ طوسی، فقیه امامیه به غارت رفت و کتابخانه ارزشمند او در آتش سوخت.^{۶۹} در سال ۴۵۸ قمری اهالی کرخ به برگزاری مراسم نوحه‌خوانی عاشورا پرداختند. اهل سنت علیه آنان قیام کردند و القائم، شیعیان را از مراسم نوحه‌خوانی باز داشت.^{۷۰}

در مراسم بیعت با خلیفه المقتدی بامرالله (۴۸۷ - ۴۶۷ هـ)، شریف ابو جعفر، عالم حنبلی و دو عالم بزرگ شافعی به نام‌های ابو اسحاق شیرازی و رقیبش ابو نصر بن صباغ شرکت داشتند.^{۷۱} این رویداد ضمن آن که مؤید تلاش علمای سنی برای نفوذ بر خلیفه است، رقابت تنگاتنگ میان شافعیان، حنفیان و حنبلیان را نیز نشان می‌دهد. بنابراین، از این تاریخ به بعد در کنار کشمکش دائمی شیعه و سنی، شاهد جدال میان مذاهب مختلف اهل سنت نیز هستیم. مقتدی دستور منع و عاظ از سخنرانی را لغو کرد و خطبا آزادانه به وعظ پرداختند. خلیفه حتی به ابوالقاسم قشیری، فقیه اشعری اجازه وعظ داد. سخنان او موجب فتنه میان حنبله و اشاعره شد؛ در این واقعه عده‌ای از طرفداران هر دو فرقه به قتل رسیدند.^{۷۲}

المستظهر بالله (۵۱۲ - ۴۸۷ هـ) برای کاهش نفوذ شیعیان، به ترویج اعتقادات اهل سنت پرداخت. او در سال ۴۹۹ هـ جامع قصر را گشود، تا همه مردم در آن جا نماز تراویح^{۷۳} بخوانند. وی دستور داد «بسم الله الرحمن الرحيم» را به شیوه حنبله، بلند ذکر کنند و قنوت نماز را نیز به شیوه شافعیان ادا کنند. ترک چهار (بلند گفتن) بسم الله در مساجد بغداد به این دلیل بود که علویان پیرو فاطمیان مصر، آن ذکر را بلند می‌گفتند،^{۷۴} اما به دنبال شکست بساسیری در دعوت مردم به سوی فاطمیان، خلیفه بر اجرای سنت‌ها و معتقدات اهل سنت همت گماشت. علی‌رغم این اقدامات آتش منازعات همچنان شعله‌ور بود. در سال ۴۹۵ هـ فتنه ایلغاری در بغداد، بهانه شرکت عامه در آشوب را فراهم کرد.^{۷۵} در سال ۴۹۷ هـ عامه با کمک عیاران دست به فتنه زده و بغداد را به آشوب کشاندند.^{۷۶} در دوره المستظهر، قدرت باطنیه همچنان رو به

افزایش بود. باطنیان، حتی در بغداد نیز علماء خلفا و کارگزارانشان را تهدید می‌کردند. آنها با نفوذ در بغداد توانستند عبدالواحد الرویانی، شیخ شافعیه را به قتل رسانند.^{۷۷}

خلیفه المسترشد (۵۲۹ - ۵۱۲ هـ) در سیاست‌گذاری‌های خود، تحت تأثیر علمای سنی بود، اما رویکرد او به برخی از فرق، به درگیری علمای سنی دامن زد. چنان که در سال ۵۱۵ هـ اجازه وعظ به قاضی اسماعیل بن ابی العلاء، مدرس حنفیان در خانه سلطان، موجب خشم شافعیان شد.^{۷۸} اجازه وعظ به ابوالفتوح اسفراینی و حضور خلیفه در مجلس وعظ او نیز، سبب نگرانی حنبله و درگیری یاران اسفراینی و سایر سنیان شد.^{۷۹} علاوه بر درگیری فرقه‌های مختلف اهل سنت با یکدیگر^{۸۰} و جدال آنها با شیعیان، بغداد با خطر باطنیه نیز روبه‌رو بود.^{۸۱} باطنیان علاوه بر آن که به ابن ایوب، قاضی عکبرا حمله کرده و او را غارت نمودند، به قافله‌های بغداد نیز حمله می‌کردند.^{۸۲} آنها هم‌چنین ابوطالب سیمری، وزیر سلطان مسعود^{۸۳} و خلیفه المسترشد را به قتل رساندند.^{۸۴}

المقتفی (۵۵۵ - ۵۳۰ هـ) در ایام خلافتش به زیارت مرقد ائمه می‌رفت.^{۸۵} او حتی تحت تأثیر ابوالحسن غزنوی^{۸۶} که به تشیع گرایش داشت، ابوالفتوح اسفراینی را به دلیل دخالت در فتنه اشاعره از بغداد اخراج کرد،^{۸۷} اما نگرانی خلیفه از نفوذ شیعیان، وی را به مقابله با آنان وادار کرد. در سال ۵۴۷ هـ مردی متصوف، که مردم را موعظه می‌کرد، دستگیر شد. نزد وی الواحی از گل یافتند که بر همه آنها نام امامان دوازده‌گانه نوشته شده بود. او را به اتهام رفض در محله باب النوبی گردانده و پس از تأدیب، خانه‌نشین کردند.^{۸۸} اقدام دیگر مقتفی برای کاهش نفوذ شیعیان، انتصاب ابن هبیره حنبلی به مقام وزارت بود. ابن هبیره با شیعیان رابطه خوبی نداشت.^{۸۹} در این ایام منازعات افزایش یافت. دخالت علما و خطیبان شیعه و سنی در منازعات،^{۹۰} باعث شد خلیفه در سال ۵۵۰ هـ فرمان منع وعظ را صادر نماید.^{۹۱}

در عهد خلافت المستنجد، تشیع در بغداد گسترش یافت و اهالی کرخ علناً به سب صحابه پرداختند.^{۹۲} المستنجد که از نفوذ فراوان شیعیان در عراق به هراس افتاده بود، برای تضعیف

آن‌ها تصمیم گرفت بنی‌اسد، مهم‌ترین گروه سرکرده شیعه را از عراق اخراج کند. سرداران خلیفه دستور وی مبنی بر اخراج بنی‌اسد از عراق را در سال ۵۵۸ هـ به اجرا درآوردند. مأموران پس از کشتار چهار هزار تن از ایشان، بقیه را وادار به کوچ کردند. از این رو، از قبیله بنی‌اسد، جز تعداد اندکی در عراق باقی نماند.^{۹۳} کثرت فعالیت‌های شیعیان در این ایام سبب شد تا وزیر المستنجد به محتسب دستور دهد گروهی از حصیربافان - که بر حصیرهاشان نام دوازده امام را نوشته بودند - در معرض تماشای مردم بغداد قرار گیرند.^{۹۴}

در عهد المستضییء (۵۷۵ - ۵۶۶ هـ)، با شکست دولت بنی‌عبید، مصر به دست عباسیان افتاد و در آن جا خطبه به نام خلیفه المستضییء خوانده شد. شکست دولت فاطمیان، تضعیف تشیع در بغداد را در پی داشت.^{۹۵} با این حال، خلیفه المستضییء ترجیح داد برای جلوگیری از منازعات فرقه‌ای و جلب حمایت شیعیان، سیاست معتدلی درباره هر دو فرقه در پیش گیرد؛ خلیفه از یک سو حکم اخراج شیخ محمد طوسی، خطیب سنی را که سخنانش در مسجد تاجیه موجب شورش شیعیان شده بود، صادر کرد^{۹۶} و از سوی دیگر، لوح یادبودی بر مزار احمد بن حنبل نصب نمود.^{۹۷} المستضییء به وعاظ حنبلی، به ویژه ابن جوزی اجازه وعظ در جامع قصر را داد^{۹۸} و به توصیه صاحب‌المخزن او را در مبارزه با بدعت‌ها تقویت کرد.^{۹۹} به دستور وی، برای جلوس و سخنرانی شیخ ابوالفتوح، فقیه حنبلی، صفه‌ای در جامع قصر ساخته شد. پیروان دیگر مذاهب از این اقدامات که برای حنبلیان صورت می‌گرفت، سخت آزرده شدند.^{۱۰۰} در این سال‌ها منازعات هم‌چنان ادامه داشت. در سال ۵۶۹ هـ هنگامی که شیعیان کرخ همراه ساکنان سنی باب‌البصره مشغول بستن سد بر روی دجله بودند، با خواندن آواز «انقلعت الشجره لعن الله العشره» به سبب صحابه پرداختند. این کار موجب خشم سنیان و درگیری آنان با اهالی کرخ شد. خلیفه به منظور پایان دادن به درگیری، از علاءالدین تنامش کمک خواست، اما تنامش که خود شیعی مذهب بود، با اهالی باب‌البصره ناسازگاری کرد. چون این خبر به گوش خلیفه رسید، او را به سختی نکوهش کرد و بازگرداند.^{۱۰۱} در همین سال،

محمد طوسی، ضمن وعظ در تاجیه اظهار داشت: ابن ملجم به خاطر کشتن علی علیه السلام کافر نشده است. مستمعین حاضر در مجلس به سوی خطیب آجر پرت کرده و آشوب به پا نمودند. این واقعه موجب شد خلیفه همه وعاظ را از وعظ منع کند.^{۱۰۲} محمد طوسی نیز به خاطر مشاجره با نقیب النقبیا و تعصب در رفتار، از بغداد اخراج شد.^{۱۰۳} سب صحابه در سال ۵۷۴ هجری نیز شیعیان کرخ و اهل سنت را به جان هم انداخت. عوام کتاب‌هایی در سب صحابه نزد مردی به نام ابن قرایا یافتند. و او را پس از بریدن زبان و قطع کردن دستش، آن قدر کتک زدند تا جان باخت. سپس به جست و جوی شیعیان دیگری که آن کتاب‌ها را در اختیار داشتند، پرداخته و همه کتاب‌ها را سوزاندند.^{۱۰۴}

در دوران خلافت آخرین خلفای عباسی، قدرت شیعیان هم‌چنان رو به افزایش بود. خلفا چاره‌ای جز رفق و مدارا با شیعیان نداشتند. در این دوران، عباسیان با ضعف خلفای فاطمی، رقبای دیرینه خود مواجه بودند، اما خلافت و قلمروشان از دو سو در معرض تهدید قرار گرفته بود. از سال‌ها قبل، خطر حمله صلیبیون، قلمرو عباسیان را تهدید کرده بود و اکنون در اواسط قرن هفتم، حمله قوم تاتار، دارالخلافه عباسیان را با خطر جدی روبه‌رو می‌ساخت.

در دوره خلافت الناصر (۶۴۰ - ۵۷۵ هجری) قدرت شیعیان پس از ضعف دولت سلجوقی، رو به افزایش نهاد. خلیفه الناصر کوشید با تحت نفوذ درآوردن نیروی عظیم فتیان و شیعیان، بر دشمنان خود غلبه کند. از این رو، وی شیعیان را به مناصب دیوانی رساند. خلیفه، پس از عزل ابن یونس حنبلی، وزارت را به مؤید الدین محمد بن احمد، معروف به ابن قصاب داد.^{۱۰۵} و پس از او نصیرالدین شیعی را به وزارت رساند.^{۱۰۶} در دوره او ابن جوزی، عالم حنبلی از وعظ منع گشت و به زندان افتاد.^{۱۰۷} ابن یونس حنبلی نیز بازداشت شد.^{۱۰۸} خلیفه هم‌چنین به منظور کنترل نیروهای فعال جامعه، اعم از عیاران، شطار و فتیان، به جماعت فتیان پیوست. الناصر در سال ۵۷۸ هجری به دست مالک بن عبدالجبار لباس فتوت پوشید و پس از مرگ او با بیعت بزرگان این فرقه به ریاست آن رسید.^{۱۰۹} تلاش الناصر برای وحدت‌بخشی به نیروهای

دارالخلافة، ایجاد توازن میان گروه‌ها و فرقه‌های مختلف و تحت پوشش قرار دادن فتیان و عیاران، از آشوب‌های شهری و منازعات فرقه‌ای کم نکرد. در سال‌های ۵۸۱^{۱۱۰} و ۵۸۲^{۱۱۱} میان شیعیان کرخ و اهل سنت درگیری شد. در سال ۵۷۶ هـ سب شافعی توسط مردی در نظامیه، باعث درگیری فقهای شافعی با او شد^{۱۱۲} و خلیفه به دنبال شنیدن اخباری درباره فساد اخلاق فقهای نظامیه، دستور اخراج آنان را صادر کرد.^{۱۱۳}

المستعصم بالله (۶۵۶ - ۶۴۰ هـ)، برای حفظ خلافت عباسی کوشید ضمن مدارا با شیعیان، جهت حفظ آرامش دارالخلافة، عواملی را که به منازعات و آشوب‌های فرقه‌ای دامن می‌زدند، حذف نماید. خلیفه که از نیروی شیعیان آگاه بود، تلاش کرد با انتصاب شیعیانی، نظیر ابن علقمی به مناصب دیوانی،^{۱۱۴} حمایت این گروه عظیم را به دست آورد. او همچنین به زیارت مرقدموسی بن جعفر علیه السلام رفت^{۱۱۵} و دستور مرمت آرامگاه امام را داد.^{۱۱۶} خلیفه به منظور بهبود وضعیت معیشتی علویان، مبلغ سه هزار دینار در اختیار ابو عبدالله حسین بن اقساسی، نقیب طالبیان گذاشت تا در میان علویان مقیم مشهد امام علی و امام کاظم علیهما السلام تقسیم کند.^{۱۱۷} در کنار این گونه اقدامات، المستعصم به منظور جلوگیری از درگیری‌های شیعه و سنی در سال ۶۴۱ هـ، شیعیان را از خواندن مقتل و شعر در روز عاشورا در مناطق غرب و شرق بغداد به جز مشهد موسی بن جعفر علیه السلام، منع کرد.^{۱۱۸} این فرمان در سال ۶۴۸ نیز صادر شد و برای جلوگیری از فتنه، اهالی کرخ و مختاره از نوحه‌خوانی، مرثیه‌سرایی و قرائت مقتل امام حسین منع شدند.^{۱۱۹} المستعصم برای جلوگیری از تحریک مردم از جانب وعاظ، همه خطیبان را از وعظ منع کرد.^{۱۲۰} با این وجود، گاه گاهی آتش منازعات فرقه‌ای دامان بغداد را می‌گرفت. در سال ۶۴۱ هـ اهالی مأمونیه و باب‌الأزج با یک‌دیگر به زد و خورد پرداختند.^{۱۲۱} در سال‌های ۶۵۴^{۱۲۲} و ۶۵۵ هـ^{۱۲۳} شیعیان کرخ با اهالی محله‌های سنی‌نشین درگیر شدند. ذهبی معتقد است که خلیفه از این اوضاع و احوال اطلاعی نداشت و همه این امور، به دستور ابن علقمی که قصد داشت خلافت را از خاندان عباسی بیرون کرده و به علویان بسپارد، صورت می‌گرفت.^{۱۲۴}

تأثیر سیاست‌گذاری‌های کارگزاران بر منازعات

یکی از ارکان مهم اقتدار رسمی خلافت عباسی، کارگزاران بودند. کارگزاران شامل وزیر، مأموران دیوانی، والیان شهرها، رؤسای شرطه، سرکردگان سپاه، قضات و نقیبان علوی و عباسی بودند که در اداره قلمرو عباسیان نقش مهمی داشتند. این افراد با سیاست‌گذاری‌ها یا جهت‌گیری‌های خویش به سوی فرقه‌ای خاص، موجی از تنش و آشوب را در جامعه اسلامی، به ویژه بغداد ایجاد می‌کردند.

در دوران خلافت مقتدر، شیعیان امامیه در دستگاه خلافت عباسی نفوذ کردند.^{۱۲۵} مقتدر، فردی شیعی به نام علی بن فرات را به وزارت برگزید. ابن فرات راه ورود شیعیان به تشکیلات دیوانی عباسیان را هموار کرد؛ افرادی، چون شلمغانی در دستگاه دیوانی ابن فرات خدمت می‌کردند. او همچنین جهت‌گشایش حال هاشمیان و علویان، حقوق و مزایای آنان را افزایش داد.^{۱۲۶} دیوانیان سنی به منظور مقابله با نفوذ شیعیان، در سال‌های ۲۹۶ و ۳۱۷ هـ اقدام به برپایی کودتا علیه مقتدر نمودند،^{۱۲۷} اما موفقیتی به دست نیاوردند. اقدامات حامد بن عباس در دستگیری و قتل حلاج و شلمغانی و تلاش او برای مجبور کردن مقتدر به قتل ابن فرات و پسرش، با هدف جلوگیری از نفوذ شیعیان صورت گرفت.

با قدرت یافتن حنابله در اواسط قرن سوم هجری، شیعیان تحت آزار قرار گرفتند و اوضاع دارالخلافة متشنج شد. از این رو، علی بن یلیق و حسن بن هارون بر آن شدند تا جهت تضعیف حنابله - که به سب صحابه پیامبر تعصب خاصی داشتند - معاویه و یزید بر فراز منابر لعن شوند. اهل سنت از این اقدام برآشفتنند و نزدیک بود دارالخلافة به آشوب کشیده شود که علی بن یلیق پیشنهاد داد برای جلوگیری از آشوب، بربهاری، پیشوای حنبلیان را دستگیر کنند، اما بربهاری گریخت و ابن یلیق تنها موفق به دستگیری و تبعید عده‌ای از یاران او به بصره شد.^{۱۲۸} در سال ۳۲۳ هـ پیروان بربهاری بغداد را به آشوب کشانده، بازار و دکان‌های کسبه را غارت کردند.^{۱۲۹} آنها به بهانه امر به معروف و نهی از منکر، به خانه مردم ریخته و آلات لهو

را شکستند. بدرخرشنی، رئیس شرطه بغداد برای سرکوب آنان دستور داد در دو طرف بغداد جار زنند که حتی دو نفر از پیروان بربهاری نباید با هم باشند و هیچ یک از آنان حق ندارند درباره مذهب خود بحث و مناظره کنند. حنبلیان حق ندارند امام نماز جماعت شوند مگر آن که «بسم الله الرحمن الرحیم» را چه در نماز صبح و چه در نماز عشا، علناً بلند بخوانند.^{۱۳۰}

دوره امیر الامرایان به رقابت و کشاکش مدعیان مقام امیرالامرایی بر سر کسب این مقام گذشت و درگیری‌های مذهبی در هیاهوی آشوب‌های سیاسی گم شد، اما گرایش برخی از سران به این فرقه‌های مذهبی، زمینه‌ساز منازعات فرقه‌ای در آینده شد؛ برای مثال، بجکم، امیرالامرای ترک در سال ۳۲۹ قمری دستور داد مسجد برائا که قبلاً به دستور مقتدر منهدم شده بود، بازسازی شود و شیعیان مجدداً در آن جا نماز جماعت بخوانند.^{۱۳۱} این سیاست موجب رونق یافتن یکی از مراکز مهم مذهبی - سیاسی شیعیان بغداد شد.

ابو محمد مهلبی، وزیر معز الدوله، به مقابله با غلات شیعه پرداخت و قومی از تناسخیه را - که معتقد بودند روح علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)، جبرئیل و فاطمه (علیها السلام) در آنان حلول یافته - مجازات نمود.^{۱۳۲} مهلبی هم‌چنین مردی از پیروان ابن ابی العز (سلمغانی) - که ادعای خدایی داشت و جماعتی از اهالی بغداد را گرد خود جمع کرده بود - به قتل رساند.^{۱۳۳} در سال ۳۶۲ هـ پس از آن که یکی از زندانبان‌ها مردی عامی را به قتل رساند، اهالی و ترکان دست به شورش زدند. قاتل از ترس به منزل یکی از ترکان پناه برد، اما شورشیان او را بیرون کشیده و پس از کشتن، جسدش را به آتش کشیدند. سپس درب زندان را گشودند و زندانیان گریختند. چون معلوم شد عده‌ای از زندانیان فراری، از شیعیان ساکن کرخ بوده یا از حمایت شیعیان کرخ برخوردار بودند، ابوالفضل شیرازی وزیر طائع، صافی حاجب را همراه گروهی برای جنگ با مردم کرخ فرستاد. صافی که سنی متعصبی بود، محله کرخ را آتش زد.^{۱۳۴} اکثر مورخان بر این باورند که ابوالفضل وزیر که سنی متعصبی بود، در آتش زدن محله کرخ دخالت داشته است.^{۱۳۵}

در سال ۳۶۳ هـ فتنه بزرگی بین دو فرقه برخاست. اهل سنت برای برانگیختن خشم شیعیان

به شبیه‌سازی جنگ جمل اقدام نمودند. آنان از این رو، زنی را به عنوان عایشه سوار بر شتر کردند، دو نفر را نیز طلحه و زبیر نامیدند، و هنگامه‌ای برپا نموده و اظهار داشتند: در حال جنگ با علی علیه السلام هستیم.^{۱۳۶}

در دوره استیلای آل بویه در بغداد، عوامل اصلی منازعه‌ساز عبارت بودند از: سب صحابه، برپایی مراسم عاشورا و جشن غدیر. صاحب منصبان سنی برای جلوگیری از درگیری شیعیان و اهل سنت سعی می‌کردند مانع از انجام این مراسم شوند. در سال ۳۸۲ هـ پس از آن که ابوالحسن علی بن محمد کوبی، معروف به ابن معلم بر کارهای سلطان بهالدوله دیلمی مسلط شد، برای جلوگیری از فتنه، فرمان ممنوعیت مراسم عاشورا را صادر نمود و این ممنوعیت تا سه سال ادامه یافت.^{۱۳۷} حسن بن ابی جعفر، استاد هرمز (عمید الجیوش) سیاست موازنه‌ای را نسبت به هر دو فرقه در پیش گرفت؛ او ضمن آن که شیعیان کرخ و سایر محلات را از برپایی مراسم نوحه‌خوانی عاشورا باز داشت، اهالی باب البصره را نیز از زیارت مرقد مصعب بن زبیر منع کرد.^{۱۳۸} عمید الجیوش بدون هیچ ملاحظه‌ای علویان، عباسیان، شیعیان و سنیانی که قوانین تعیین شده را نادیده می‌گرفتند، به شدت مجازات کرد. این سیاست‌ها موجب آرامش در بغداد شد، اما موقتی بود.

در سال ۳۸۹ هـ خلیفه و اهل سنت با بهره‌گیری از حمایت سلطان محمود غزنوی، جانی تازه یافته و به احیای رسوم تازه‌ای دست زدند. آنها هشت روز پس از عاشورا، برای مصعب بن زبیر مراسم سوگواری برپا کردند و هشت روز پس از عید غدیر نیز به مناسبت ورود پیامبر و ابوبکر به غار ثور، جشنی برپا داشتند.^{۱۳۹} برپایی این مراسم، شدت بیشتری به منازعات داد. سال ۳۹۸ یکی از هاشمیان در مسجد باب الریاح نزد ابو عبدالله محمد بن نعمان، معروف به ابن معلم، فقیه شیعی از سب اهل سنت دادخواهی کرد. پیروان ابن معلم (شیخ مفید) به خشم آمده و همراه مردم کرخ به خانه قاضی ابو محمد اکفانی رفتند. در این هنگام درگیری شدیدی آغاز شد. شیعیان قرآنی آورده و مدعی شدند قرآن ابن مسعود است و با قرآن‌های دیگر تفاوت

دارد. سپس اشراف، قضات و فقها گرد آمده و دستور آتش زدن آن قرآن را صادر نمودند. شیعیان از این موضوع به شدت خشمگین شده، در حالی که به حمایت از خلفای فاطمی فریاد می‌زدند: یا حاکم و یا منصور، به خیابان‌ها ریختند، گروهی نیز به منزل شیخ ابو حامد اسفراینی حمله کردند. چون اخبار این واقعه به گوش خلیفه رسید، دستیارانش را به حمایت از اهل سنت به میدان فرستاد. عمید الجیوش نیز از طرف بهاءالدوله مأمور سرکوبی شیعیان شد. او تصمیم گرفت ابن معلم را تبعید کند که با شفاعت گروهی از بزرگان بخشیده شد، اما آشوبگران دست‌بردار نبودند، در همان زمان گروهی با حمله به مسجد برآثا، حصیرها، پرده‌ها و قندیل‌های آن را به غارت بردند. مأموران برای فرو نشاندن فتنه، عده‌ای از مجرمان را دستگیر کرده و در شهر گرداندند، سپس چشم‌هایشان را کور و دست و پای آنان را قطع کردند.^{۱۴۰}

ابو غالب بن خلف (فخر الملک) جانشین عمید الجیوش، برپایی مراسم مذهبی را آزاد کرد.^{۱۴۱} این آزادی دوام چندانی نداشت. در جریان فتنه سال ۴۰۶ هـ، فخر الملک ناگزیر شد اهالی کرخ را از سوگواری روز عاشورا باز دارد.^{۱۴۲} علی بن عبد الصمد شیرازی، داروغه جدید بغداد سعی کرد اوضاع را سر و سامان دهد. وی متعصبان شیعه و سنی را به شدت مجازات کرد و فقیه شیعی، ابن معلم را همراه گروهی تبعید نمود. اما ابوالقاسم مغربی، وزیر مشرف الدوله، فعالیت‌های ضد شیعی ابن عبدالصمد را نپذیرفت و او را پنجاه هزار دینار جریمه کرد. سرانجام عده‌ای را گمارد تا او را به قتل رسانند.^{۱۴۳}

در سال ۴۴۲ هـ با تلاش ابو محمد النسوی، رئیس شرطه بغداد، میان دو فرقه شیعه و سنی صلح برقرار شد.^{۱۴۴} این صلح دیری نپایید و آتش فتنه دوباره شعله‌ور شد. در ماه صفر سال ۴۴۳ هـ شیعیان کرخ، برج‌هایی برپا کرده و با طلاق جمله «محمد و علی خیر البشر» را بر آن نوشتند. سنیان محله قلائین از آنان خواستند جمله «فمن رضی فقد شکر و من ابی فقد کفر» را به آن اضافه کنند ولی شیعیان نپذیرفتند و این امر، سبب درگیری میان آنها شد. خلیفه

القائم، ابانام، نقیب عباسیان و عدنان بن الرضی، نقیب علویان را برای بررسی اوضاع به کرخ فرستاد. هر دو نقیب، گفته ساکنان کرخ را درست دانسته و بر آن گواهی نوشتند، اما اهل سنت، داوری آن‌ها را نپذیرفته و ابن المذهب، زهیری و عده‌ای از حنبلیان، سنیان را علیه شیعیان تحریک کردند. در این هنگام ابن مسلمه وزیر که خود از حامیان حنابله بود، با شیعیان به شدت برخورد کرد. شیعیان برای خاتمه دادن به غائله، کلمات «خیر البشر» را از روی دیوار پاک کرده به جای آن «علیهما السلام» نوشتند، اما اهل سنت اعلام کردند باید آجری که کلمات «محمد و علی» روی آن نوشته شده از جای بکنند و در اذان نیز ذکر «حی علی خیر العمل» گفته نشود. گروه شیعی از انجام خواسته آنها خودداری کرد و درگیری ادامه یافت. در این میان، یکی از رجال هاشمی به قتل رسید. اهل سنت پیکر او را در کنار احمد بن حنبل به خاک سپرده و در بازگشت آرامگاه امام کاظم و امام جواد علیهما السلام را ویران نموده و تلاش کردند پیکر آنان را به مقبره احمد بن حنبل منتقل کنند. ابو تمام، نقیب عباسیان و دیگر سنیان با شنیدن این خبر مانع کار آنان شدند، اما اهالی کرخ به «خان الفقها» که متعلق به حنفیان بود حمله و آن جا را غارت کردند و ابا سعد سرخسی، مدرس حنفی را کشتند.^{۱۴۵} در سال ۴۴۵ فتنه شیعه و سنی تجدید شد. ابو محمد النسوی، خیمه‌ای میان محله باب الشعیر و سوق الطعام برپا کرد، عده‌ای را به قتل رساند، محله کرخ را آتش زد و شعار «محمد و علی خیر البشر» را ممنوع کرد.^{۱۴۶}

در دوره حضور آل سلجوق بر بغداد، تضاد عقیدتی خلفای عباسی با سلاجقه حنفی مذهب و وزرای شافعی آنها، بیش از پیش بغداد را عرصه منازعات فرقه‌ای نمود. در این دوره، علاوه بر درگیری‌های شیعه و سنی، منازعات فرق مختلف اهل سنت نیز رواج یافت. در این منازعات، رد پای علما و دیوانسالاران حنبلی و شافعی را می‌توان جست و جو نمود.

منصور بن محمد الکندری، وزیر طغرل، معتزلی و شیعه بود. او سب شیخین و سایر صحابه را جایز می‌دانست و با اشاعره مخالف بود. طغرل بیک تحت تأثیر او دستور لعن

اشاعره بر فراز منابر خراسان را داد. به دستور عمید الملک، علمای اشعری از تدریس و وعظ در مساجد منع شدند و به آن‌ها اهانت شد. او همچنین دستور داد اهل سنت را در مساجد سب کنند.^{۱۴۷}

خواجه نظام الملک، وزیر ملک‌شاه، به دلیل گرایش به مذهب شافعی، به فقها و متکلمین شافعی اجازه وعظ داده و ایشان را از ایراد سخنرانی درباره کلام اشعری منع نمی‌کرد. این سیاست خواجه، رقابت و دشمنی علما و رؤسای مذاهب سنی به ویژه حنابله را بیشتر و آنان را با یکدیگر درگیر می‌کرد. به دنبال ورود هر عالم اشعری مسلک به بغداد و ایراد وعظ در حمایت از کلام اشعری، حنابله در صف مقدم مخالفان وی قرار گرفته و شهر را به آشوب می‌کشاندند. سال ۴۹۵ هـ سخنان عیسی بن عبدالله قونوی، عالم اشعری موجب منازعه حنابله و اشاعره شد.^{۱۴۸} در سال ۵۳۸ ابوالفتوح اسفراینی از علمای اشعری وارد بغداد شد و در حمایت از مذهب اشعری، سخنان متعصبانه‌ای ایراد کرد. سخنان او سبب فتنه شد و میان او و ابوالحسن غزنوی معارضاتی درگرفت؛ آن‌ها یکدیگر را بر منبر دشنام دادند. غزنوی نزد سلطان مسعود سلجوقی رفت و به تحریک او، سلطان دستور اخراج اسفراینی را صادر نمود.^{۱۴۹} علاوه بر وزراء، نقیبان علوی و عباسی نیز در حوادث و تحولات نقش داشتند. ابو احمد موسوی، نقیب طالبیان در فرو نشانیدن آتش فتنه میان شیعیان و سنیان دار الخلافه و حفظ قدرت فرقه شیعه، نقش مهمی ایفا نمود. او به همراه سید مرتضی برای جلب رضایت خلیفه القادر بالله، صحت انتساب خلفای فاطمی به حضرت فاطمه علیها السلام را رد کرد.^{۱۵۰} و در سال ۳۶۱ هـ اقدام وزیر ابوالفضل شیرازی را در آتش زدن محله کرخ محکوم کرد. همین مسأله موجب عزل او از نقابت شد.^{۱۵۱} شریف رضی، نقیب طالبیان در سال ۴۰۶ هـ برای جلوگیری از تجدید فتنه و حفظ مصالح شیعیان، ساکنان کرخ را از برپایی مراسم عاشورا باز داشت. با وجود رفق و مداری نقبا با عباسیان، گاهی از اوقات، آنان نیز مجازات می‌شدند. در سال ۶۳۰ هـ نقیب حسین بن اقساسی اشعاری در بزرگداشت مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام سرود و آن را برای نقیب

النقبای عباسیان فرستاد. مخالفانش بر او خرده گرفتند که در اشعارش به صحابه و تابعین اهانت کرده است، سپس از فقها خواستند فتوا دهند که اقساسی به صحابه و تابعین طعن زده و در دین خود دچار ضعف شده است.^{۱۵۲}

تأثیر گرایش مذهبی و سیاست‌گذاری‌های امرا بر منازعات

یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار بر منازعات فرقه‌ای، امرا بودند. از میان امیرالامرایان، نخستین کسانی که موفق شدند به طور مستقل در دار الخلافه عباسیان به اعمال قدرت بپردازند، امرای بویه بودند.

سال ۳۳۴ هـ معز الدوله دیلمی پس از غلبه بر حسین بن حمدان وارد بغداد شد و پس از مدتی، خلیفه المستکفی را از خلافت خلع و المطیع بالله را به جای وی نشانید.^{۱۵۳} هم‌زمان با امارت آل بویه بر بغداد حوادث مهمی در قلمرو اسلام رخ داد. از یک سو، خاندان شیعی مزید، تحت حمایت بویه‌یان در حله قدرت یافت و از سوی دیگر، سرسخت‌ترین رقیب عباسیان؛ یعنی فاطمیان، در مصر تشکیل حکومت دادند. در این دوره، قدرت از خلیفه به امرای بویه منتقل شد و خلافت به مقامی تشریفاتی مبدل گشت. از آن جا که آل بویه شیعه مذهب بودند، سیاست‌های مذهبی آنها بر قدرت و نفوذ شیعیان افزود و تشیع به عنوان مذهب و حزبی رسمی، در برابر حزب سیاسی - مذهبی حنابله قد علم کرد.

معز الدوله در سال ۳۵۰ هـ به منظور حمایت از شیعیان و احیای مراسم مذهبی ایشان، قوانین جدیدی را تصویب کرد که منشأ تحولات تازه‌ای در دار الخلافه عباسیان شد. او شعار لعن معاویه که پس از خلیفه المقتدر دیگر به طور رسمی مطرح نشد، مجدداً احیا نمود و علاوه بر لعن معاویه، دستور داد بر دیوار مساجد نوشته شود:

نفرین خداوند بر معاویه بن ابی سفیان و بر کسی که فدک را از فاطمه رضی

الله عنها غضب کرده بود و بر کسی که مانع دفن حسن در مقبره جدش عائلاً شده

بود و بر کسی که ابوذر غفاری را تبعید کرد و بر کسی که عباس عموی پیامبر را از شوری محروم کرد.^{۱۵۴}

این مسئله خشم اهل سنت را برانگیخت؛ عده‌ای از سنیان در واکنش به این سیاست امیر دیلمی، شعارها را از دیوار مساجد پاک کردند. معز الدوله تصمیم داشت مجدداً شعارها را بنویسد که وزیرش، ابو محمد مهلبی او را از این کار باز داشت و درخواست کرد به جای آن شعار تحریک کننده، بنویسند: «لعن الله الظالمین لآل رسول الله ﷺ» و به جز معاویه، برای شخص دیگری لعن ننویسند. معز الدوله که می‌دانست سنیان بغداد جمعیت و قدرت قابل توجهی دارند، توصیه وزیر را پذیرفت.^{۱۵۵} سب صحابه، پیش از این در سال‌های ۳۴۶، ۳۴۸ و ۳۴۹ هـ^{۱۵۶} هم باعث درگیری شیعیان و اهل سنت بغداد شده بود، اما فرمان معز الدوله به آن رسمیت داد.

علاوه بر ترویج سب معاویه، معز الدوله دو رسم دیگر هم رواج داد. در عاشورای سال ۳۵۲ هـ به فرمان او مردم بازارها و اماکن کسب را بسته و به عزاداری امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام پرداختند.^{۱۵۷} و در هجدهم ذی الحجه همان سال نیز به دستور معز الدوله، شیعیان به مناسبت غدیر خم، شهر را آذین بسته و به جشن و شادمانی پرداختند.^{۱۵۸} این مراسم که از این پس هر ساله برگزار می‌شد، به یکی از عوامل مهم منازعه میان شیعیان و اهل سنت مبدل شد. در ابتدا، اهل سنت به دلیل حمایت امیران دیلمی از شیعیان، نمی‌توانستند به طور جدی با برپایی مراسم مخالفت نمایند،^{۱۵۹} اما ترس از افزایش نفوذ شیعیان، به تدریج آنان را به فکر مقابله با شیعیان انداخت. در سال ۳۵۳ هـ به دنبال برگزاری مراسم سوگواری در عاشورا، اهل سنت به شیعیان حمله و منازل و مراکز کسب آنان را غارت کردند.^{۱۶۰}

با روی کار آمدن عضدالدوله، اوضاع بغداد رو به بهبودی گذاشت. عضد الدوله کوشید با منع مراسم مذهبی شیعه و سنی، ریشه مجادلات این دو فرقه را موقتاً از میان بردارد و از اختلافات مذهبی و برخوردهای فرقه‌ای جلوگیری کند. نتیجه این سیاست، بسیار موفقیت‌آمیز

بود، زیرا در مدت حکومت وی در بغداد، شورش‌های که ریشه مذهبی داشته باشد، برپا نشد. از جمله فرمان‌هایی که عضدالدوله در جهت اجرای این سیاست صادر کرد، فرمان منع وعظ و قصاص از وعظ و قصه‌خوانی و نیز منع موقت مراسم سوگواری عاشورا و جشن غدیر بود.^{۱۶۱} سیاست تسامح مذهبی عضدالدوله نه تنها شیعیان بلکه پیروان همه مذاهب را دربر گرفت. او ضمن آن که ابو احمد موسوی، نقیب علویان و عده‌ای از همفکرانش را تبعید نمود.^{۱۶۲} به منظور جلوگیری از تحریکات مذهبی و فرقه‌ای، دستور عزل ابی علی تنوخی، قاضی حنفی را نیز صادر کرد.^{۱۶۳} تنوخی، حنفی متعصبی بود که به شافعیان بسیار تعصب می‌ورزید و به آن‌ها بدگویی می‌کرد.^{۱۶۴} عضدالدوله برای پایان دادن به اختلافات مذهبی و کاهش نفوذ حنابله و دیگر فرق اهل سنت، علمای اشعری را نیز به خدمت گرفت. به دستور او قاضی ابابکر محمد بن طیب، عالم اشعری به سفارت دربار روم فرستاده شد.^{۱۶۵}

سیاست‌های اعتدالی عضدالدوله موجب آرامش نسبی در سال‌های بعد شد. به طوری که منابع اشاره‌ی چندانی به درگیری‌های مذهبی بغداد، در دوره امارت صمصام الدوله و شرف الدوله نکرده‌اند. تنها درگیری زمان ابو کالیجار، شورش مردم بغداد در سال ۳۷۵ هـ به دلیل افزایش مالیات لباس‌های ابریشمی و پنبه‌ای بود.^{۱۶۶} در دوره شرف الدوله نیز عیاران آشوبی در سال ۳۷۹ هـ برپا کردند که به محله‌های باب البصره و کرخ نیز کشیده شد.^{۱۶۷}

در اواخر حکومت آل بویه نامنی، هرج و مرج و اختلافات مذهبی در بغداد حاکم بود. دزدان و عیاران خانه‌های مردم را غارت می‌کردند. اهل سنت از ضعف امرای بویهی استفاده کرده و در صدد برآمدن با حمله به محله‌های شیعه‌نشین و علمای شیعه، قدرت خود را افزایش دهند. امرای بویهی تلاش می‌کردند با حذف عوامل منازعه‌ساز به درگیری‌ها پایان دهند. بر این اساس، آنها برپایی مراسم عاشورا و غدیر خم را ممنوع کردند. در سال ۳۸۱ هـ به هنگام برپایی مراسم جشن غدیر خم توسط شیعیان کرخ، مردم باب البصره به آنان هجوم برده و نشان‌ها و اعلامیه بهاء الدوله را پاره کردند.^{۱۶۸} این درگیری سبب شد ابوالحسن کویکی برپایی

مراسم عاشورا را برای سه سال ممنوع کند.^{۱۶۹} درگیری شیعیان و اهل سنت در عاشورای سال ۴۱۵ هـ، نیز مشرف الدوله را بر آن داشت فرمان ممنوعیت مراسم عاشورا و غدیر را صادر نماید.^{۱۷۰} در دوره جلال الدوله، شیعیان در برپایی مراسم عاشورا و غدیر آزاد بودند. این مراسم در سال‌های ۴۲۱،^{۱۷۱} ۴۲۳^{۱۷۲} و ۴۲۲ هـ^{۱۷۳} به برخورد پیروان دو فرقه و کشته شدن عده‌ای از آنان منجر شد. ملک رحیم در عاشورای سال ۴۴۱ هـ شیعیان کرخ را از انجام دادن مراسم سوگواری منع کرد.^{۱۷۴} با این حال، در عید فطر همان سال، سب صحابه باعث درگیری اهالی کرخ و قلائین شد.^{۱۷۵}

با آمدن سلجوقیان به بغداد منازعات جلوه دیگری یافت. طغرل بیگ در حمایت از اهل سنت، تلاش کرد به حکومت دیلمیان پایان دهد. او که عامل اصلی شورش اهالی بغداد را ملک رحیم دیلمی می‌دانست، وی و یارانش را دستگیر و ملک رحیم را به قلعه سیروان تبعید کرد.^{۱۷۶} سپس شیعیان کرخ و مشهد موسی بن جعفر رضی الله عنه را از ذکر «حی علی خیر العمل» باز داشت و آنان را مجبور کرد در اذان ذکر «الصلوه خیر من النوم» را بگویند.^{۱۷۷} این گونه اقدامات، خشم شیعیان را برانگیخته و موجب واکنش آن‌ها در قبال سنیان شد. مهم‌ترین واکنش به اقدامات ابن مسلمه و خلیفه القائم در دعوت طغرل به بغداد، از سوی ارسلان بساسیری انجام گرفت که سبب ائتلاف او با ابراهیم ینال و قریش بن بدران و تصرف بغداد در سال ۴۵۰ هـ شد.^{۱۷۸}

به جز اقامت کوتاه طغرل بیک در بغداد، سایر سلاطین سلجوقی در این شهر مستقر نشدند، با این حال، بازتاب سیاست‌گذاری‌های آنان در بغداد انعکاس می‌یافت. با انتصاب خواجه نظام الملک به وزارت،^{۱۷۹} رقابت تنگاتنگی میان شافعیان، حنابله و حنفیان برای نفوذ بر خلیفه شکل گرفت. بر این اساس، حنابله با تلاش جدی، احیای اعتقادات حنبلی را در پیش گرفتند و کوشیدند با نفوذ در ساختار قدرت عباسیان، بر خلیفه غلبه کنند. تلاش آنها موجب شد افرادی، نظیر ابن هیبره و شریف ابو جعفر حنبلی به دربار خلافت عباسی راه یابند.

در این سال‌ها شیعه با استفاده از اختلافات داخلی اهل سنت، مجدداً قدرت یافت و منازعات میان شیعه و سنی با شدتی بیشتر از قبل، بروز کرد. در سال ۴۷۳هـ، شحنة بغداد گروه جوانان «فتیان» را که عبدالقادر هاشمی و ابن الرسول آن را رهبری می‌کردند، سرکوب کرد.^{۱۸۰} فتیان که در مسجد شیعی برائا اجتماع می‌کردند، متهم به همکاری با فاطمیان مصر شدند.^{۱۸۱} سال ۵۳۰ ساکنان باب‌الآزج و مأمونیه با یک‌دیگر درگیر شدند.^{۱۸۲} در سال‌های ۵۷۰ و ۵۸۱هـ^{۱۸۳} درگیری بین اهالی کرخ و باب‌البصره، به قتل عده‌ای از اهالی منجر شد. ابن خلدون بر این باور است که این‌گونه اقدامات که از جانب خلیفه و ساکنان سنی بغداد درباره شیعیان و اهالی کرخ صورت می‌گرفت، موجب خشم و بدبینی ابن علقمی؛ وزیر شیعی المستعصم شد و او را بر آن داشت، با مصالحه با مغولان، زمینه سقوط خلافت عباسی را فراهم نماید.^{۱۸۴}

نقش علما در منازعات فرقه‌ای بغداد

علما، اعم از فقها و متکلمین از اقشار مهم جامعه بغداد بودند. که نقش مؤثری در تحولات مذهبی و سیاسی این شهر ایفا نمودند. پس از دوره مأمون، علمای سلفی برای حفظ خلافت سنی به رقابت با علمای شیعی و معتزلی پرداخته و تلاش کردند جای پای خود را در ساختار قدرت عباسیان محکم کنند. رویکرد خلفای عباسی به علمای سنی و سیاست‌های سرکوب‌گرایانه متوکل درباره شیعه و معتزله، در کوتاه مدت باعث انزوای شیعیان شد، اما عالمان شیعی به زودی دریافتند برای حفظ تشکّل مذهب شیعه باید به کانون قدرت راه یابند و همین مسأله به رقابت‌های سلفیه و شیعیان دامن زد.

اختلافات کلامی و عقیدتی رؤسای مذاهب، عامل دیگر درگیری‌ها بود. فراموش شدن روحیه تسامح و تساهل مذهبی از سوی علما (فقها و متکلمان) و تعصب و تأکید آنان بر اعتقادات مذهبی خویش، نقش مهمی در بروز مخاصمات فرقه‌ای داشت. حسن بن خلف

بربهاری، رئیس بربهاریان بغداد در عهد خلیفه الراضی، با تعصب بر عقاید احمد بن حنبل،^{۱۸۵} عده بسیاری از حنابله بغداد را گرد خود جمع کرد و به بهانه امر به معروف و نهی از منکر به مقابله با پیروان سایر فرق پرداخت.^{۱۸۶} بربهاری نسبت به هاشمیان، شیعیان و معتزله نیز دشمنی و کینه بسیار داشت. تنوخی می‌نویسد: بربهاری خلیفه القاهر را به کشتن هاشمیان تشویق می‌کرد.^{۱۸۷} او هم‌چنین شیعیان را از نوحه‌خوانی برای امام حسین علیه السلام باز داشته و کسانی را که از دستور او تخطی می‌کردند، مجازات می‌نمود؛ به دستور او زنی به نام خلب را به دلیل نوحه‌سرایی بر امام حسین علیه السلام، کشتند.^{۱۸۸}

در میان فرق مختلف اهل سنت، حنابله مهم‌ترین فرقه منازعه‌ساز بود. آنان نه تنها با شیعیان و معتزله برخورد می‌کردند، بلکه با سایر فرق اهل سنت نیز درگیر می‌شدند. تعصب حنابله نسبت به احمد بن حنبل موجب شد آنان از دفن محمد بن جریر طبری جلوگیری کنند، زیرا طبری از ذکر نام احمد بن حنبل در شمار فقها خودداری کرده و او را جزو محدثان نام برده بود. حنابله ضمن آن که طبری را رافضی و ملحد خواندند، از دفن او نیز ممانعت کردند. بنابراین، پیروانش مجبور شدند پیکر طبری را شبانه در منزلش به خاک سپارند.^{۱۸۹} ابن کثیر علت ممانعت حنابله از دفن طبری را انتساب او به تشیع دانسته و می‌نویسد: «گفته می‌شود ابو جعفر کتابی در دو مجلد نوشته و در آن احادیث غدیر را جمع‌آوری کرده است. او در کتاب تفسیر خود مسح دو پا هنگام وضو را جایز دانسته و شست و شوی آنها را واجب نمی‌داند. از این رو، برخی از علما او را از شیعیان یا متمایل به ایشان دانسته‌اند».^{۱۹۰}

درگیری شیعه و سنی در دوره آل بویه تشدید شد. این درگیری‌ها علاوه بر محلات شیعه و سنی‌نشین بغداد، گاه دامان علمای فرق را نیز می‌گرفت. در درگیری سال ۳۹۸ هـ، هاشمیان باب البصره به خانه ابن معلم، فقیه شیعی حمله کردند. شیعیان نیز به تلافی این عمل به خانه قاضی ابو محمد اکفانی و ابو حامد اسفراینی تعرض نمودند.^{۱۹۱} در همین ایام، سخنان محمد بن عبدالواحد مبنی بر تکذیب تدفین شبانه حضرت فاطمه علیها السلام، موجب قیام اهالی کرخ و

حمله به ابو عمرو شد.^{۱۹۲} در منازعه اهالی کرخ و باب البصره در سال ۴۷۹هـ، خطیبی سنی به نام قاضی ابوالحسن هدف اصابت تیری قرار گرفت و کشته شد.^{۱۹۳} در منازعه سال ۴۹۹هـ خانه و کتابخانه شیخ طوسی غارت شد.^{۱۹۴}

سب صحابه از دیگر مسائلی بود که به درگیری شیعه و سنی دامن زده و علمای سنی را وادار به واکنش می نمود؛ ابوبکر شافعی وقتی متوجه شد که آل بویه، نه تنها اقدامی در منع سب و لعن صحابه به عمل نیاورده، بلکه خود، دستور نوشتن شعار بر دیوار مساجد را داده اند، اقدام به وعظ و ایراد سخنرانی در جوامع بغداد در فضیلت صحابه کرد.^{۱۹۵} ابوالحسن المعدل معروف به ابن السوسنجردی هنگامی که شنید در محله کرخ آشکارا بعضی از صحابه پیامبر لعن می شوند، این محله را ترک و در محله سنی نشین باب الشام در شرق بغداد سکونت کرد. او تا زمان مرگش به جانب غربی بغداد نرفت.^{۱۹۶} ابوالقاسم الخرقی، عالم حنبلی نیز به علت رواج سب صحابه و افزایش فتنه، بغداد را ترک و در دمشق اقامت کرد. خانه و کتابهای او در درگیری های فرقه ای به آتش کشیده شد.^{۱۹۷} افزایش سب صحابه و الزام شیعیان به انجام رسوم شیعی، موجب واکنش جوامع سنی بغداد شد. دعوت طغرل سلجوقی به بغداد توسط خلیفه القائم و ابن مسلمه وزیر، تحت فشار جوامع سنی و به منظور مقابله با قدرت روزافزون شیعیان صورت گرفت. اندیشمندان حنبلی، نظیر ابن فراء و ماوردی نیز، جواز همکاری خلفا با حاکم ستمگر را به همین دلیل صادر کردند.^{۱۹۸}

علی رغم آن که راه نفوذ سلاجقه به بغداد را حنبلیان باز کردند، اما شافعیان و حنفیان بیشتر توجه سلاطین سلجوقی را جلب کردند. این مسئله، رقابت علمای اهل سنت را دامن زد. حنا بله برای کسب نفوذ بیشتر تظاهراتی علیه شیعیان برپا کردند. آنها به رهبری شریف ابو جعفر به مقر خلافت رفته و از خلیفه تقاضا کردند اصول قادریه علناً قرائت شود. علت این قضیه، قصد ابن ولید معتزلی برای تدریس بود که با مخالفت علمای سنی روبه رو شد.^{۱۹۹} در این جلسه که با حضور خلیفه القائم، وزیرش ابن جهبیر و عده ای از علمای سنی، نظیر شریف

ابو جعفر و ابو مسلم الیثی تشکیل شد، رافضیان لعن شدند و اعلامیه القادری قرائت گردید.^{۲۰۰} در ذی‌القعدة همین سال (۴۲۰ هـ) علمای سنی، متنی در فضیلت ابوبکر و عمر و سبّ قائلان به خلق قرآن قرائت نمودند.^{۲۰۱}

از دیگر مسائلی که موجب بروز اختلاف و درگیری میان علمای اهل سنت می‌شد، گرایش عالمان سنی به عقاید اعتزالی و صوفیانه بود که با مخالفت جدی علمای حنبلی روبه‌رو می‌شد. این اختلافات به خصوص در قضیه ابن عقیل، متکلم برجسته حنبلی نمایان شد. ابن عقیل از سوی شریف ابو جعفر متهم شد که از تعلیمات ابن ولید معتزلی، شاگرد قاضی عبدالجبار و ابوالحسین بصری پیروی می‌کند. اتهام دیگر او، داشتن تمایلات صوفیانه و هواداری از عقاید حلاج بود.^{۲۰۲} تحت فشار علمای حنبلی، ابن عقیل در محرم سال ۴۶۵ هـ در مسجد شریف ابو جعفر واقع در محله نهر المعلی، توبه نامه خود را در حضور جمع کثیری خواند. در این توبه نامه، ابن عقیل مطالبی را که به طرف‌داری از حلاج و بعضی عقاید معتزله نوشته بود انکار کرد.^{۲۰۳}

از جمله اختلافات کلامی که موجب درگیری علما و متکلمان می‌شد، عقیده «تجسیم و تشبیه» بود؛ اعتقاد حنابله به تجسیم، نخستین بار در سال ۳۱۷ هـ موجب بروز درگیری میان سنیان ساکن بغداد شد. در این سال پیروان ابوبکر مروزی، عالم حنبلی و دیگر سنیان بغداد، به علت اختلاف نظر در تفسیر آیه عَسَىٰ اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً رودرروی هم قرار گرفتند. حنبلی‌ها در تفسیر این آیه می‌گفتند؛ مقصود این است که خداوند می‌نشیند و پیامبر را هم نزد خود بر عرش می‌نشانند. ولی سایر سنیان معتقد بودند منظور این آیه شفاعت است، از این رو، حنابله را متهم به تجسیم کرده و با آن‌ها درگیر شدند. در این درگیری عده زیادی از طرفین کشته شدند.^{۲۰۴} عقیده تجسیم در سال ۳۲۳ هـ نیز حنابله و سایر سنیان را با یک‌دیگر درگیر کرد؛ در این سال پیروان بربهاری، شافعیان را هنگام ورود به مساجد آن چنان مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند که به مرگ آنان منجر می‌شد. خلیفه الراضی در نامه‌ای خطاب به

حنابله، اقداماتشان را تقبیح نمود و آنان را بد عقیده خواند؛ خلیفه در نامه‌اش به اعتقادات تشبیهی حنابله اشاره و اظهار کرد:

گاهی شما (حنبلیان) صورت زشت و پلید خود را مثال روی خداوند می‌دانید و خود را شبیه یزدان می‌خوانید و برای خدا دست و پا و انگشت و کفش زرین قائل می‌شوید و حتی بوی خدا را وصف می‌کنید و گاهی شیعیان آل محمد را کافر و گمراه می‌دانید.^{۲۰۵}

با وجود این گونه اقدامات، علمای حنبلی از اعتقاد خود به تجسیم دست نکشیدند، بلکه برای اثبات درستی عقاید خویش کتب و رسایلی نیز نگاشتند؛ ابی یعلی بن الفراء حنبلی، کتابی درباره خداوند سبحان و عقیده تشبیه نگاشت. مطالب این کتاب موجب شد، علمای سنی به انکار عقاید او بپردازند؛ برای مثال، در سال ۴۲۹ هـ ابوالحسن قزوینی، در مسجد منصور عقاید وی را انکار کرد.^{۲۰۶} عقیده تجسیم در سال‌های ۴۶۹ و ۴۷۰ هـ نیز باعث درگیری و آشوب در بغداد شد.

سال ۶۴۷ هـ بیم آن می‌رفت که عقیده «نقصان یا زیادت ایمان» سبب بروز فتنه گردد. در این سال، عده‌ای به فقه‌های مدرسه مستنصریه نامه نوشته و سؤال کردند: آیا ایمان دچار نقصان یا زیادت می‌شود؟ فقها به خاطر ترس از وقوع فتنه از دادن پاسخ خودداری کردند، اما علی بن وضاح و عبدالعزیز قحیطی، در ذم کسانی که می‌گفتند ایمان نه زیادت می‌پذیرد و نه نقصان، مکتوبی نوشته و به آنان دادند. این افراد گروهی از حنفیه را گرفته و آنها را وادار به سبّ ابو حنیفه نمودند. این ماجرا موجب اخراج ابن وضاح از مدرسه مستنصریه و تبعید قحیطی از بغداد شد.^{۲۰۷}

در قرن پنجم هجری مکتب کلامی اشعری رو به گسترش بود. حنابله که سابقه طولانی در مخالفت با عقاید کلامی و اعتزالی داشتند، از سرسخت‌ترین مخالفان اشاعره نیز به شمار می‌رفتند. بر خلاف حنابله، شافعیان با مکتب کلامی اشعری مخالفتی نداشتند و حتی برخی از

علمای شافعی، نظیر ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری در معرفی مکتب اشعری به عنوان یکی از مکاتب اهل سنت کوشش بسیار نمودند.^{۲۰۸} قشیری در رساله‌ای با عنوان شکایت اهل سنت، اشعری را به نام امام الدین و محیی السنه معرفی و در حضور طغرل بیک عقاید وی را تشریح کرد و آنچه را که علمای مخالف به اشعری نسبت داده بودند، افترا و تهمت خواند.^{۲۰۹} شافعیان که در این دوران از حمایت خواجه نظام الملک بهره‌مند بودند، با حمایت از اشاعره بیش از پیش مورد غضب حنابله قرار گرفتند. این خصومت‌ها موجب بروز درگیری‌های بسیاری میان حنابله و شافعیان بغداد شد.

در سال ۴۶۹ هـ ابو نصر بن قشیری، متکلم شافعی وارد بغداد شد و با اجازه نظام الملک در مدرسه نظامیه به وعظ پرداخت. وی در سخنان خود از علم کلام اشعری طرف‌داری و حنبلیان را به پیروی از مذهب تشبیه متهم کرد.^{۲۱۰} حنبلیان به ریاست شریف ابو جعفر شورشی به پا کردند و چون عده ایشان از شافعیان بیشتر بود در زد و خوردهای خیابانی غلبه یافتند.^{۲۱۱} واکنش دیگر علمای حاضر در دار الخلافه به درگیری حنابله و شافعیان، متفاوت بود. برخی از علما، مانند قاضی ابی یعلی حنبلی، هنگام وقوع فتنه، دار الخلافه را ترک کرده و راهی مکه شدند.^{۲۱۲} و برخی نیز، مانند ابوالحسن الاسکاف المقری به حمایت از حنبلیان پرداختند. ابوالحسن در یکی از روزها که بازارهای بغداد به واسطه فتنه قشیری تعطیل شده بود، فریاد زد: «امروز روز سنی حنبلی است. نه قشیری و نه اشعری».^{۲۱۳} این اقدامات موجب خصومت بیشتر پیروان دو فرقه گشت و چون ابن قشیری سال بعد به بغداد آمد، برخورد میان حنبلیان و شافعیان تجدید شد. ابو اسحاق به اتفاق رؤسای دیگر شافعی، مانند ابوبکر شاشی و ابو سعد صوفی، شکوائیه‌ای به نظام الملک نوشته و خواستار دخالت او شد، اما این بار نظام الملک تقاضای او را نپذیرفت و قشیری را از بغداد فرا خواند. حنبلیان جرأت یافته و به فقیهی از نظامیه که نسبت کفر به آنان داده بود، حمله کردند؛ به این ترتیب، بار دیگر نظامیه در جریان اختلاف حنبلی - اشعری قرار گرفت.^{۲۱۴}

چنین اقداماتی که از سوی فقها یا متکلمین مذاهب صورت می‌گرفت، خصوصاً سخنرانی‌های تحریک‌آمیز آنان، باعث می‌شد که خلیفه یا سلطان برای جلوگیری از وقوع فتنه، وعظ را از وعظ منع نمایند. در جمادی‌الآخر سال ۴۷۳ هـ به همه وعظی که در جریان فتنه قشیری از وعظ منع شده بودند، اجازه سخنرانی داده شد، مشروط بر آن که درباره اصول و مذهبشان سخن نگویند.^{۲۱۵} با این وجود، اختلافات کلامی و تعصب فقها و متکلمین باز هم سبب درگیری پیروان فرق شده و جانبداری برخی از فقهای سنی از کلام اشعری، عامل مناقشه علمای بغداد در سال‌های بعد شد. در سال ۴۷۵ هـ ابوالقاسم بکری وارد بغداد شد و با کسب اجازه از نظام‌الملک در نظامیه به وعظ پرداخت و در حمایت از مذهب اشعری به مذمت عقاید حنبلی پرداخت. سخنان بکری موجب درگیری عده‌ای از حنبلی‌های بغداد و طرفداران بکری شد. هواداران بکری، کتابی از قاضی ابی یعلی حنبلی با عنوان کتاب الصفات به دست آورده و آن را در اختیار بکری قرار دادند. ابوالقاسم بکری کتاب را بر فراز منبر خواند و به مذمت حنابله پرداخت.^{۲۱۶} در همین سال ابوالمؤید عیسی بن عبدالله الغزنوی وارد بغداد شد و به ایراد وعظ در مسجد پرداخت. سخنان او نیز که در حمایت از کلام اشعری بود، باعث درگیری طرفداران وی و حنابله شد.^{۲۱۷} در سال ۴۷۸ هـ سخنرانی ابوبکر فورکی در نظامیه سبب درگیری حنابله و اشاعره شد.^{۲۱۸}

مخالفت با عقاید اعتزالی فقط به حنابله اختصاص نداشت. در سال ۵۳۸ هـ حسن بن ابی بکر نیشابوری، عالم حنفی در مسجد قصر و مسجد منصور به وعظ نشست و در سخنرانی خود اشعری را لعن کرد و خطاب به مردم اظهار داشت: «شافعی باشید اما اشعری نباشید، حنفی باشید اما معتزلی نباشید، حنبلی باشید اما تشبیهی نباشید».^{۲۱۹}

در سال ۵۴۵ هـ حسن بن ذی النون الشغری به بغداد آمد و در مسجد قصر به وعظ پرداخت. سخنانی که او در حمایت از مذهب سنت و در مذمت اشاعره ایراد کرد، موجب بروز فتنه‌ای در بغداد شد.^{۲۲۰} در سال ۵۴۶ هـ مواعظ ابن العبادی در مسجد منصور موجب خشم

حنابله گشت، اما آشوبی برپا نشد.^{۲۲۱}

در دوران مستضییء اختلاف میان حنابله و اشاعره تشدید شد. علما و طرفداران هر دو فرقه می‌کوشیدند از اصول و عقاید خویش حمایت کنند. حنبلیان بغداد به همین منظور در سال ۵۵۹ هـ در مسجد ابن شافع تجمع کردند تا کتابی را که در فضایل احمد بن حنبل نوشته شده بود، استماع نمایند. در این هنگام میان ابن خشاب و ابن المحاسن دمشقی در خصوص مسئله‌ای فقهی مناظره شد. هر دو نفر را نزد خلیفه برده و کتاب را در حضور خلیفه قرائت کردند. چون در کتاب معایب بسیاری بر خلفا وارد شده بود، آن را از ایشان گرفتند.^{۲۲۲} علمای مخالف حنابله نیز از سعایت و دشمنی علیه آنان خودداری نمی‌کردند. محمد بن محمد البروی در نظامیه به وعظ نشست و در تبلیغ مذهب اشعری و ذم حنابله سخنانی گفت. از این رو، خود و فرزند کوچکش به دست حنبلیان مسموم و کشته شدند.^{۲۲۳}

از دیگر مسائلی که علاوه بر ایجاد اختلاف میان علمای اهل سنت، زمینه‌ساز درگیری‌های فرقه‌ای بغداد شد، ذکر فضایل برخی از خلفا از جانب عالمان سنی بود. عالمان حنبلی که نسبت به صحابه پیامبر تعصب داشتند، نمی‌توانستند شاهد سب آنان توسط شیعیان باشند. از این رو، در مقابله با این عمل شیعیان، به ذکر مناقب برخی از صحابه و خلفا پرداختند. از جمله این عالمان، عبدالغیث بن زهیر الحری بود که کتابی در فضایل یزید بن معاویه نوشت و در آن مطالب شگفت‌آوری را بیان کرد. این اقدام ابن زهیر از سوی برخی از علمای حنبلی سرزنش شد. به گفته ابن اثیر، ابوالفرج بن جوزی از مطالب آن کتاب انتقاد کرد و این مسأله سبب دشمنی دو عالم حنبلی شد.^{۲۲۴} در عاشورای سال ۵۹۰ هـ نیز چون احمد بن اسماعیل فقیه شافعی در نظامیه به وعظ نشست، از او خواسته شد یزید بن معاویه را لعن نماید. ابوالخیر در پاسخ گفت: «ذاك امام مجتهد» حصار از کار وی برآشتند و با سنگ به وی حمله کرده و او را از منبر پائین کشیدند. سپس از فقها فتوای تعزیر وی را خواستند، برخی مطابق فتوای عمر بن عبدالعزیز حکم کردند او را بیست ضربه شلاق زدند. پس از اجرای

حکم، فقیه شافعی از بغداد اخراج شد.^{۲۲۵}

از دیگر عواملی که در وقوع منازعات فرقه‌ای نقش مؤثری داشت؛ مجالس وعظ و خطابه‌ای بود که علمای شیعه و سنی برپا می‌کردند. ذهبی^{۲۲۶} و ابن جبیر^{۲۲۷} به این گونه مجالس و تأثیری که بر عواطف مذهبی توده مردم می‌گذاشت، اشاره کرده‌اند. معمولاً خطبا با پافشاری و تعصب در اعتقادات خود، موجب تحریک پیروان فریق و ایجاد درگیری میان آنان می‌شدند. در سال ۴۲۰ هـ خطیب شیعی مسجد برائا سخنان غلوآمیزی درباره علی علیه السلام ایراد نمود و گفت: امیرالمؤمنین با جمجمه اصحاب کهف سخن گفته و او زنده کننده انسان بود.^{۲۲۸} این سخنان غلوآمیز موجب شد خلیفه، ابی منصور بن تمام را به عنوان خطیب مسجد برائا تعیین کند. سخنان ابی منصور در تأیید مذهب سنت و جماعت باعث شد تا شیعیان با آجر به او حمله کنند.^{۲۲۹} سال ۵۶۹ طوسی، واعظ سنی در مدرسه تاجیه در سخنان خود اظهار داشت: این ملجم به خاطر کشتن علی علیه السلام کافر نشد. این سخنان باعث خشم شنوندگان شد و آنها به سوی او آجر پرتاب کردند. شیعیان نیز قیام کرده و منبر را آتش زدند.^{۲۳۰} در سال ۵۷۶ هـ وقتی مردی در مدرسه نظامیه، امام محمد شافعی را سب نمود، فقهای حاضر در مدرسه، او را چنان کتک زدند که جان سپرد.^{۲۳۱}

از جمله کسانی که مورخان از جلسات پرشور وعظ او بسیار گفته‌اند، ابن جوزی، خطیب حنبلی است. ابن جوزی از آغاز خلافت المقتفی و با تشویق ابن هبیره که خواستار تجدید قدرت سنت و خلافت بود، کار وعظ را آغاز کرد. وی در روزگار خلیفه المستنجد اجازه یافت مجالس وعظ خویش را در قصر برپا کند. او در مواعظ خود به حمایت از سنت پرداخته از بدعت‌گذاران انتقاد می‌کرد.^{۲۳۲} «لائوست» معتقد است ابن جوزی از جمله علمایی بود که خلیفه به او اجازه تفتیش عقاید داده بود.^{۲۳۳} تحت تأثیر اقدامات ابن جوزی، مذهب حنبلی در بغداد قدرت بسیار یافت و این مسأله به درگیری‌ها دامن زد.

تأثیر علما در منازعات به مساجد، مدارس و مجالس وعظ، منحصر نمی‌شد. آنان گاه با

نوشتن کتاب و رساله به ردّ عقاید یک‌دیگر می‌پرداختند و گاه نیز به تکفیر مخالفین خود یا متهم نمودن آنها به کفر و الحاد اقدام می‌کردند. عبدالجلیل قزوینی، عالم شیعی در ردّ کتاب *بعض فضائح الروافض کتابی* با نام *نقض یا بعض مثالب النواصب فی نقض فضائح الروافض* نوشت^{۲۳۴} و ابن جوزی حنبلی کتابی به نام *تلبیس ابلیس* نگاشت و در آن به گروه‌های مختلف اعم از متکلمین، فقها صوفیه و... خرده گرفت.^{۲۳۵} ابو عبدالله مالکی معروف به زکی مغربی نیز، امام محمد غزالی، عالم شافعی را مورد طعن قرار داد و او را ملحد و مجوسی خواند.^{۲۳۶} در سال ۶۴۸ هـ علی بن سابه، خطیب جامع قصر، متهم به فساد شد. مردم در نکوهش او مطالبی نوشته و منتشر کردند. عده‌ای از حنابله نیز از خواندن نماز با او خودداری کردند. با وجود انکار اتهامات، ابن سابه از مقامش عزل شد.^{۲۳۷}

دخالت در امور سیاسی از جمله مسایلی بود که به رقابت علما دامن زده و آنان را وادار به واکنش علیه یک‌دیگر می‌کرد. بهره‌مندی علما از حمایت خلفا و وزرای ایشان در افزایش نفوذ، قدرت و دخالتشان در امور، بی‌تأثیر نبود. به نظر می‌رسد؛ طی قرن‌های چهارم و پنجم هجری مساجد و مدارس، بیش از آن که کانون بحث و تدریس و مجادلات فقهی و کلامی باشند، به مرکز مناقشات سیاسی و منازعات فرقه‌ای تبدیل شده بودند. در قرن چهارم هجری، مسجد برائا کانون و مرکز تجمع شیعیان مخالف بود. در همین قرن، حنابله مسجدی بنا کرده و آنجا را مرکز توطئه و فتنه علیه مخالفین خویش قرار دادند. تنوخی این مسجد را مسجد ضرار می‌نامد.^{۲۳۸} در قرن پنجم هجری، مدرسه نظامیه به یکی از فتنه‌انگیزترین مراکز فرهنگی بغداد بدل شده بود. اهمیت نظامیه به حدی بود که به اعتقاد هانری لائوست؛ «رئیس آنجا یکی از شخصیت‌های برجسته دارالخلافة محسوب می‌شد و به آسانی نمی‌توانست از حوادث سیاسی که در بغداد رخ می‌داد، کناره بگیرد و موضع خود را در خصوص هر حادثه‌ای روشن نسازد. به همین دلیل، غزالی که خواجه نظام الملک او را به مدرّسی نظامیه منصوب کرد، پس از آن که به بغداد آمد، به زودی تحت تأثیر بحران‌های سیاسی دارالخلافة، قدم به میدان

سیاست نهاد و جهت کنار آمدن با مکتب حنبلی و حمایت از خلافت سنی، فتاوی مهمی صادر کرد.^{۲۳۹}

این گونه اقدامات به غزالی یا دیگر علمای شافعی منحصر نمی‌شد، بلکه علمای حنفی، حنبلی و شیعی نیز می‌کوشیدند با دخالت در امور سیاسی، قدرت و نفوذ خود را بیشتر نمایند. در سال ۴۸۲ هـ که هاشمیان باب البصره به دلیل اعتقاد به برتری و فضیلت ابوبکر، عمر و عثمان نسبت به علی علیه السلام، با شیعیان کرخ درگیر شدند، علمای حنبلی، نظیر ابن عقیل، کلودانی، ابوالفرج بن السیبی، یعقوب البرزینی و ابن الصیاغ کوشیدند با کمک ابو جعفر الخرقی، محتسب بغداد، غائله را خاتمه دهند. ابن عقیل با این هدف، در جمع اهالی به ایراد سخنرانی پرداخت.^{۲۴۰} به هر حال، نقش علما را به عنوان نظریه‌پردازان خلافت سنی در منازعات فرقه‌ای بغداد، نمی‌توان نادیده گرفت.

پی‌نوشت‌ها

۱. یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمدابراهیم آیتی، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ش) ج ۲، ص ۵۱۳.
۲. ابن جوزی، **المنتظم**، به تصحیح نعیم زرزور، (بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا)، ج ۱۱، ص ۲۰۷.
۳. همان، ص ۲۷۳.
۴. همان، ص ۲۴۹.
۵. ابن تغری بردی، **النجوم الزاهره**، به اهتمام محمدحسین شمس الدین، (بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۲م)، ج ۲، ص ۳۴۶.
۶. طبری، **تاریخ الطبری**، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، (بیروت، روائع التراث العربی، ۱۹۶۶م)، ج ۹، ص ۱۹۰ - ۱۹۱.
۷. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۸۶ - ۲۸۸؛ ابن ابی یعلی، **طبقات الحنابله**، به اهتمام ابو حازم اسامه بن حسن و ابو الزهرا حازم علی بهجت، (بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۷م)، ج ۱، ص ۱۵ - ۲۵.
۸. ابن کثیر، **البدایه و النهایه**، به کوشش یوسف الشیخ محمد البقاعی و صدقی جمیل العطار. (بیروت، دار الفکر، ۱۹۹۸م)، ج ۷، ص ۳۲۸.
۹. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۰۷.
۱۰. ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۳۲۸.
۱۱. ابن تغری بردی، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۶.
۱۲. ابن طقطقی، **تاریخ فخری**، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ش)، ص ۳۲۷ - ۳۲۸؛ ابن تغری بردی، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۱.

۱۳. ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۳۲۶.
۱۴. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۵۱۲.
۱۵. مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، (قم، دار الهجره، ۱۹۸۴م)، ج ۲، ص ۱۰ - ۱۱.
۱۶. ابن تغری بردی، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۱.
۱۷. ابن اثیر، **الکامل**، (بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۹۹۴م)، ج ۴، ص ۳۱۸.
۱۸. ابن تغری بردی، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۱.
۱۹. جلال الدین سیوطی، **تاریخ الخلفاء**، به اهتمام ابراهیم صالح، (بیروت، دار صدر، ۱۹۹۷م)، ص ۳۶۴.
۲۰. طبری، پیشین، ج ۹، ص ۲۰۰ - ۲۰۱؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۳۳۷.
۲۱. ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۳۱۸ - ۳۱۹.
۲۲. همان، ص ۳۱۸.
۲۳. ابو الفرج اصفهانی، **الأغانی**، به شرح عبدالله علی مهنا، (بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۲م)، ج ۱۰، ص ۲۵۰ - ۲۵۲.
۲۴. ابن تغری بردی، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۱.
۲۵. طبری، پیشین، ج ۹، ص ۳۶۹ - ۳۷۱؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۳۹۲.
۲۶. طبرسی، **اعلام الوری بأعلام الهدی**، به اهتمام سید مهدی الخراسان، (بی جا، دار الکتب الاسلامیه، بی تا)، ص ۳۵۵؛ شیخ عباس قمی، **مستهای الآمال**، (تهران، مؤسسه مطبوعاتی حسینی، بی تا)، ص ۱۰۰۶.
۲۷. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۶.
۲۸. طبری، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۸، ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۴۴۲.
۲۹. ابن طقطقی، پیشین، ص ۳۵۱.
۳۰. طبری، پیشین، ج ۱۰، ص ۵۴ - ۶۳.
۳۱. ابن مسکویه، **تجارب الامم**، ترجمه علی نقی منزوی، (تهران، توس، ۱۳۷۶ش)، ج ۵، ص ۱ - ۳.
۳۲. همان.
۳۳. همان.
۳۴. همان، ص ۲.

۳۵. طبری، پیشین، ج ۱۰، ص ۵۴؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۷۱.
۳۶. طبری، پیشین، ج ۱۰، ص ۶۳؛ ابن مسکویه، پیشین، ج ۵، ص ۳.
۳۷. همان، ص ۴۶.
۳۸. همان، ص ۶۱.
۳۹. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۴۷ - ۲۴۸؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۵۴۳.
۴۰. همان، ج ۵، ص ۵۰ - ۵۲.
۴۱. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۶.
۴۲. همان؛ ابن مسکویه، ج ۵، ص ۶۱ - ۶۲.
۴۳. همان، ص ۶۴.
۴۴. همان، ص ۱۷۵ - ۱۷۶.
۴۵. ابن ابی یعلی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸ - ۴۵.
۴۶. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۱۷۵ - ۱۷۶.
۴۷. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۹۴ - ۱۹۵.
۴۸. همان، ص ۱۹۷.
۴۹. همان.
۵۰. همان، ص ۱۲۵؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۶۴۲؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۱۲۲.
۵۱. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۲۸؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۱۲۳.
۵۲. ذهبی، تاریخ الاسلام، به کوشش عمر عبدالسلام تدمری، (بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۹۸ م)، ج ۲۸، ص ۲۵۸.
۵۳. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۲۵ - ۱۲۶؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۱۲۲.
۵۴. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۰۷.
۵۵. ذهبی، پیشین، ج ۱۶، ص ۲۶۸ - ۲۶۹؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۱۰۷ - ۱۰۸؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، (قاهره، دارالفکر، بی تا)، ج ۱، ص ۹۰.
۵۶. ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۱۰۷ - ۱۰۸.
۵۷. همان، ص ۱۰۸.

۵۸. ذهبی، پیشین، ج ۲۸، ص ۲۶۹.
۵۹. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۶.
۶۰. ابن هندوشاه، تجارب السلف، ص ۲۵۶.
۶۱. ذهبی، پیشین، ج ۲۹، ص ۳۲۲-۳۲۴.
۶۲. ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۱۵۰.
۶۳. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۱۳.
۶۴. ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۲۰۰.
۶۵. ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۹۰.
۶۶. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۴۷.
۶۷. ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۱۸۲.
۶۸. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۶، ص ۷-۸.
۶۹. همان، ص ۱۶.
۷۰. ابن تغری بردی، پیشین، ج ۵، ص ۷۹.
۷۱. سیوطی، پیشین، ص ۴۹۹.
۷۲. ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۲.
۷۳. نماز تراویح، نماز مستحبی است که در شب‌های ماه رمضان به جماعت اقامه می‌شود.
۷۴. همان، ص ۴۱۰.
۷۵. همان، ص ۴۱۷.
۷۶. همان، ص ۴۴۱.
۷۷. سیوطی، پیشین، ص ۵۰۶.
۷۸. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۷، ص ۱۹۴.
۷۹. ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۳۴.
۸۰. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۴۵-۲۴۶.
۸۱. همان، ص ۲۱۷؛ ذهبی، پیشین، ج ۳۵، ص ۳۸.
۸۲. همان، ص ۳۰۲.

۸۳. ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۵۸۱.
۸۴. همان، ج ۷، ص ۶۵۱.
۸۵. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۷، ص ۳۰۲.
۸۶. ذهبی، پیشین، ج ۵، ص ۱۹.
۸۷. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۸، ص ۳۲ - ۳۷.
۸۸. همان، ص ۸۴.
۸۹. ابن طقطقی، پیشین، ص ۴۱۷.
۹۰. ابن کثیر، ج ۸، ص ۳۷۱؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۱۸، ص ۸۳.
۹۱. همان، ص ۱۰۲.
۹۲. همان، ص ۲۲۲ و ۱۷۱؛ ذهبی، پیشین، ج ۳۹، ص ۵.
۹۳. ابن اثیر، پیشین، ج ۷، ص ۱۷۰ - ۱۷۱.
۹۴. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۵۹.
۹۵. سیوطی، پیشین، ص ۵۲۶.
۹۶. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۸، ص ۲۰۳.
۹۷. همان، ص ۲۲۰.
۹۸. ذهبی، پیشین، ج ۳۹، ص ۶۱؛ همان، ج ۴۰، ص ۵ - ۲۵.
۹۹. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۸، ص ۲۲۲.
۱۰۰. ذهبی، پیشین، ج ۴۰، ص ۲۵.
۱۰۱. ابن اثیر، پیشین، ج ۷، ص ۲۴۷؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۴۴۸.
۱۰۲. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۸، ص ۲۰۲.
۱۰۳. همان، ص ۲۰۳.
۱۰۴. همان، ص ۲۵۱.
۱۰۵. ذهبی، پیشین، ج ۴۱، ص ۹۵.
۱۰۶. ابن طقطقی، پیشین، ص ۴۳۲ - ۴۴۰.
۱۰۷. ابن رجب، *ذیل طبقات الحنابلہ*، به اهتمام ابو حازم اسامه بن حسن و ابو الزهرا حازم علی بهجت

- (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۷م)، ج ۳، ص ۳۳۱-۳۳۲؛ ذهبی، پیشین، ج ۴۱، ص ۹۵.
۱۰۸. ابن رجب، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۱-۳۳۲.
۱۰۹. ابن معمار حنبلی، الفتوه، به قلم مصطفی جواد، به اهتمام محمدتقی الدین الهلالی، عبدالحلیم النجار، احمد ناجی القیسی، (بغداد، مکتبه المثنی، ۱۹۵۸م)، ص ۵۱-۵۲.
۱۱۰. ابن اثیر، پیشین، ج ۷، ص ۳۱۷.
۱۱۱. ذهبی، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۱-۱۴.
۱۱۲. همان، ج ۴۰، ص ۴۹.
۱۱۳. ابن هندوشاه، پیشین، ص ۳۱۵.
۱۱۴. ابن طقطقی، پیشین، ص ۴۵۱-۴۵۳.
۱۱۵. ابن فوطی، حوادث الجامعه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، (تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ش)، ص ۵۹، ۱۱۲.
۱۱۶. همان، ص ۱۵۳.
۱۱۷. همان، ص ۵۹.
۱۱۸. همان، ص ۱۱۱.
۱۱۹. همان، ص ۱۵۵.
۱۲۰. همان، ص ۱۳۷.
۱۲۱. همان، ۱۰۶-۱۰۷.
۱۲۲. همان، ص ۱۵۹.
۱۲۳. ذهبی، پیشین، ج ۴۸، ص ۲۳.
۱۲۴. همان، ج ۴۷، ص ۶۳.
۱۲۵. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۴۷-۲۴۸؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۵۴۳.
۱۲۶. ابن مسکویه، پیشین، ج ۵، ص ۶۱-۶۲.
۱۲۷. همان، ص ۳۷۰.
۱۲۸. همان، ص ۳۵۲-۳۵۳.
۱۲۹. ابوبکر صولی، الاوراق، (اخبار الرازی باللّه والتمتی لله)، به اهتمام هیومرث، دن (مصر، مطبعه

- الصاوی، (۱۹۳۵م)، ج ۱، ص ۶۵.
۱۳۰. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۱۷۵ - ۱۷۶.
۱۳۱. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۴، ص ۴ - ۵.
۱۳۲. ابن تغری بردی، پیشین، ج ۳، ص ۳۵۱.
۱۳۳. ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۶۲۲.
۱۳۴. ابن کثیر، پیشین، ج ۵، ص ۳۰ - ۳۱.
۱۳۵. ابن مسکویه، پیشین، ج ۶، ص ۳۷۱؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۳۰ - ۳۱؛ ذهبی، پیشین، ج ۲۶، ص ۲۴۸؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۱۵؛ ابن تغری بردی، پیشین، ج ۴، ص ۷۳.
۱۳۶. ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۶.
۱۳۷. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۶۱.
۱۳۸. همان، ج ۱۵، ص ۷۹ و ۳۷؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۹۱.
۱۳۹. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۵۴۰ - ۵۴۱.
۱۴۰. ذهبی، پیشین، ج ۲۷، ص ۲۳۷.
۱۴۱. همان، ج ۲۸، ص ۱۱.
۱۴۲. ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۱۱۷.
۱۴۳. همان، ج ۱۵، ص ۱۶۷.
۱۴۴. ابن تغری بردی، پیشین، ج ۵، ص ۵۱.
۱۴۵. ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۱۵۸ - ۱۵۹.
۱۴۶. همان، ج ۱۵، ص ۳۴۰.
۱۴۷. تاج الدین عبدالوهاب سبکی، *طبقات الشافعیه الکبری*، به اهتمام عبدالفتاح محمد الحلو و محمود محمد الطنحی، (بی جا، دار احیاء الکتب العربیه، بی تا)، ج ۳، ص ۲۹ - ۳۰.
۱۴۸. ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۸.
۱۴۹. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۸، ص ۳۲ - ۳۶.
۱۵۰. همان، ج ۵، ص ۵۹۶.
۱۵۱. ابن مسکویه، پیشین، ج ۶، ص ۳۷۱.

۱۵۲. ابن فوطی، پیشین، ص ۲۴.
۱۵۳. ابن مسکویه، پیشین، ج ۶، ص ۱۲۰.
۱۵۴. ابن اثیر، ج ۵، ص ۳۲۷.
۱۵۵. همان.
۱۵۶. ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۶۳۰ - ۶۳۳ - ۶۳۵.
۱۵۷. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۱.
۱۵۸. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۵۱.
۱۵۹. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۱.
۱۶۰. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۱۵.
۱۶۱. ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۴۳.
۱۶۲. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۴۴۰.
۱۶۳. همان، ص ۴۴۷.
۱۶۴. همان.
۱۶۵. همان، ص ۴۴۸.
۱۶۶. همان، ص ۴۶۷.
۱۶۷. ذهبی، پیشین، ج ۲۶، ص ۴۸۷.
۱۶۸. همان، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۵۶.
۱۶۹. ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۶۷.
۱۷۰. همان، ج ۴، ص ۲۶۰.
۱۷۱. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۰۴.
۱۷۲. ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۱۵۳.
۱۷۳. ذهبی، پیشین، ج ۲۹، ص ۱۴.
۱۷۴. ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۱۴۹.
۱۷۵. ذهبی، پیشین، ج ۳۰، ص ۶.
۱۷۶. همان، ج ۴، ص ۱۳.

۱۷۷. ابن تغری بردی، پیشین، ج ۵، ص ۶۱.
۱۷۸. ذهبی، پیشین، ج ۳۰، ص ۲۹-۳۰.
۱۷۹. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۶، ص ۳۰۲.
۱۸۰. ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۵۳.
۱۸۱. همان.
۱۸۲. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۶، ص ۳۰۹-۳۱۰.
۱۸۳. همان، ج ۱۸، ص ۲۱۱.
۱۸۴. ابن خلدون، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶)، ج ۴، ص ۷۷۸.
۱۸۵. ابن ابی یعلی، پیشین، ج ۲، ص ۱۶-۲۷.
۱۸۶. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۱۷۵-۱۷۶.
۱۸۷. تنوخی، *نشوار المحاضره و اخبار المذاکره*، به اهتمام عبود الشالچی، (بی‌جا، بی‌نا، ۱۹۷۱م)، ج ۲، ص ۲۹۵.
۱۸۸. همان، ص ۲۳۳.
۱۸۹. ابن تغری بردی، پیشین، ج ۳، ص ۲۳۰؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۱۷.
۱۹۰. ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۵۳۶-۵۳۷.
۱۹۱. ابن جوزی، ج ۱۵، ص ۵۸-۵۹.
۱۹۲. ابن الوردی، *تاریخ ابن الوردی*، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۶)، ج ۱، ص ۲۷۶.
۱۹۳. ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۳۰۶.
۱۹۴. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۶؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۱۹۶.
۱۹۵. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۷۲.
۱۹۶. همان، پیشین، ج ۱۵، ص ۸۵؛ ابن ابی یعلی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۴.
۱۹۷. ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۶۱۱.
۱۹۸. ابن فراء، *احکام السلطانیه*، به اهتمام محمد حامد الفقهی، (بی‌جا، مرکز النشر، ۱۴۰۶)، ص ۳۷.
۱۹۹. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۰۵؛ ابن رجب، پیشین، ج ۳، ص ۱۶.

۲۰۰. ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۲۵.
۲۰۱. ذهبی، پیشین، ج ۲۸، ص ۲۶۸.
۲۰۲. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۸؛ ابن رجب، پیشین، ج ۳، ص ۱۵.
۲۰۳. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۴۳.
۲۰۴. همان.
۲۰۵. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۱۲۱.
۲۰۶. همان، ص ۱۷۵ - ۱۷۶.
۲۰۷. همان، ج ۶، ص ۸۸.
۲۰۸. ذهبی، پیشین، ج ۴۷، ص ۴۷.
۲۰۹. سبکی، پیشین، ج ۳، ص ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۹۹ - ۴۲۵.
۲۱۰. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۴۰.
۲۱۱. همان، ج ۱۶، ص ۱۸۱.
۲۱۲. ابن رجب، پیشین، ج ۳، ص ۱۳ - ۲۲؛ سبکی، پیشین، ج ۴، ص ۲۳۴ - ۲۳۶.
۲۱۳. ابن رجب، پیشین، ج ۳، ص ۱۱.
۲۱۴. همان، ص ۱۴۴ - ۱۴۶.
۲۱۵. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۹۰ - ۱۹۱.
۲۱۶. همان، ص ۲۱۱.
۲۱۷. ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۵.
۲۱۸. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۷، ص ۷۶.
۲۱۹. ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۶۰ - ۲۶۱.
۲۲۰. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۸، ص ۳۱.
۲۲۱. همان، ص ۷۹ - ۷۸.
۲۲۲. ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۳۷۱.
۲۲۳. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۵۹.
۲۲۴. همان، ص ۱۹۸؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۷، ص ۲۲۵.

۲۲۵. همان، ص ۳۴۳ - ۳۴۴.
۲۲۶. ابن تغری بردی، پیشین، ج ۶، ص ۱۲۱.
۲۲۷. ذہبی، پیشین، ج ۳۹، ص ۶۱؛ همان، ج ۴۰، ص ۱۲ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۴ - ۲۵.
۲۲۸. ابن جبیر، *رحله ابن جبیر*، (بیروت، دار بیروت، ۱۹۸۴م)، ص ۱۹۵ - ۲۰۰.
۲۲۹. ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۴۷.
۲۳۰. ذہبی، پیشین، ج ۲۸، ص ۲۶۸ - ۲۶۹.
۲۳۱. همان، ج ۳۹، ص ۵۸.
۲۳۲. همان، ج ۴۰، ص ۴۹.
۲۳۳. ابن رجب، پیشین، ج ۳، ص ۲۲ - ۲۵.
۲۳۴. هانری لائوست، «ابن جوزی»، دانشنامه ایران و اسلام، ج ۳، ص ۴۸۳.
۲۳۵. عبدالجلیل قزوینی، *نقض، (بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض)*، مصحح میر جلال الدین محدث، (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ش)، مقدمه و تمام صفحات کتاب.
۲۳۶. ابوالفرج ابن جوزی، *تلبیس ابلیس*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸ش)، صفحات مختلف کتاب.
۲۳۷. ابن جوزی، *المنتظم*، ج ۱۷، ص ۱۵۲.
۲۳۸. ابن فوطی، پیشین، ص ۱۵۷.
۲۳۹. تنوخی، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۴.
۲۴۰. هانری لائوست، *سیاست و غزالی*، ترجمه مهدی مظفری، (بی‌جا، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴ش)، ج ۱، ص ۷۵ - ۹۵.

منابع

- ابن ابی یعلیٰ الحنبلی، ابی الحسین محمد بن محمد بن حسین، *طبقات الحنابلة*، به اهتمام ابو حازم اسامه بن حسن، ابوالزهراء حازم علی بهجت (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۷).
- ابن الاثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم الشیبانی، *الکامل فی التاریخ* (بیروت، موسسه التاریخ العربی، ۱۹۹۴).

- ابن الجوزی، ابی الفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، *المنتظم فی تاریخ الملوک والامم*، به اهتمام محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، مصحح نعیم زررور (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا).
- _____، *تلبیس ابلیس*، مترجم علیرضا ذکاوتی قراقرلو (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸).
- ابن الخلدون، عبدالرحمن، *العسبر*، مترجم عبدالمحمد آیتی (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶).
- ابن المعمار البغدادی الحنبلی، ابی عبدالله محمد بن ابی المکارم، *الفتوه*، به قلم مصطفی جواد، به اهتمام محمد نفی الدین الهلالی، عبدالحلیم النجار، احمد ناجی القیسی (بغداد، مکتبه المثنی، ۱۹۵۸).
- ابن الوردی، زین الدین عمر بن مظفر، *تاریخ ابن الوردی* (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۶).
- ابن تغری بردی، جمال الدین ابی المحاسن یوسف الأتابکی، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر والقاهره*، به اهتمام محمدحسین شمس الدین (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲).
- ابن جبیر، ابوالحسین محمد بن احمد الکنانی الاندلسی، *رحله ابن جبیر* (بیروت، دار بیروت، ۱۹۸۴).
- ابن رجب البغدادی، ابی الفرج عبدالرحمن بن شهاب الدین احمد، *الذیل علی طبقات الحنابله*، به اهتمام ابو حازم اسامه بن حسن، ابوالزهراء حازم علی بهجت (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۷).
- ابن طقطقی، محمد بن طباطبا، *تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی*، مترجم محمد وحید گلپایگانی (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷).
- ابن فوطی، کمال الدین عبدالرزاق بن احمد شیبانی، *الحوادث الجامعه*، (رویدادهای قرن هفتم هجری)، مترجم عبدالمحمد آیتی (تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱).
- ابن کثیر دمشقی، *البدایه والنهایه ومعه نهاییه البدایه والنهایه فی الفتن والملاحم*، به کوشش یوسف الشیخ محمد البقاعی، صدقی جمیل العطار (بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۸).
- ابی یعلی محمد بن الحسین الفراء، *احکام السلطانیه*، به اهتمام محمدحامد الفقی (بی جا، مرکز النشر، ۱۴۰۶).
- الاصفهانی، ابی الفرج، *الأغانی*، به شرح عبدالله علی مهنا (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲).
- التنوخی، ابی علی المحسن بن علی، *نشوار المحاضره واخبار المذاکره*، به اهتمام عبود الشالچی (بی جا، بی تا، ۱۹۷۱).

- الخطیب البغدادی، ابی بکر احمد بن علی، *تاریخ بغداد او مدینه السلام* (قاهره، دارالفکر، بی تا).
- الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، *تاریخ الاسلام او وفيات المشاهیر والاعلام*، به کوشش عمر عبدالسلام تدمری (بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۹۸).
- السبکی، تاج الدین عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی، *طبقات الشافعیه الکبری*، به اهتمام عبدالفتاح محمد الحلو محمود محمد الطناحی (بی جا، دار احیاء الکتب العربیه، بی تا).
- السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، *تاریخ الخلفاء*، به اهتمام ابراهیم صالح (بیروت، دار صادر، ۱۹۹۷).
- الصولی، ابی بکر محمد بن یحیی، *الاوراق*، (اخبار الرازی بالله و المتقی لله)، به اهتمام هیومرث. دن (مصر، مطبعه الصاوی، ۱۹۳۵).
- الطبرسی، ابی علی الفضل بن الحسن، *اعلام الوری بأعلام الهدی*، به اهتمام سید محمد مهدی الخراسان (بی جا، دار الکتب الاسلامیه، بی تا).
- الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر، *تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم (بیروت، روائع التراث العربی، ۱۹۶۶).
- قزوینی رازی، نصیر الدین عبدالجلیل، *نقض بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض*، مصحح میر جلال الدین محدث (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸).
- قمی، شیخ عباس، *متهی الآمال زندگی چهارده معصوم* (تهران، موسسه مطبوعاتی حسینی، بی تا).
- لائوست، هانری، *سیاست و غزالی*، مترجم مهدی مظفری (بی جا، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴).
- _____، «بن جوزی»، *دانشنامه ایران و اسلام*، ج ۳.
- المسعودی، ابی الحسن علی بن الحسن بن علی، *مروج الذهب و معادن الجواهر* (قم، دارالهجره، ۱۹۸۴).
- مسکویه رازی، ابو علی، *تجارب الامم*، مترجم علینقی منزوی (تهران، توس، ۱۳۷۶).
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، مترجم محمد ابراهیم آیتی (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱).